

مصاحبه با آقای عبداله حسنزاده دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران

اساس سیاستهای حزب دمکرات در کنگره دهم تغییر نکرده و حزب ما همچنان شعار معروف خودش یعنی دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان، را دنبال می کند. موفقیت مبارزه ما و شناسن تحقق این شعار بستگی دارد به اولاً مبارزات حزب دمکرات و مردم کردستان ثانیاً همکاری و همدلی سایر نیروهای دمکراتیک و ترفیخواه در سراسر ایران.

برای متشکل شدن ایوزسیون اهمیت دارد که ماکزیسمها را کنار بگذاریم و حول حداقلهای مشترک توافق نمائیم و براساس آن فعالیت کنیم. ولی اگر همه بخواهند برنامه آنها را دیگران بپذیرند، به نتیجه ای نمی رسیم.

اعتقاد به دمکراسی، سیستم عدم تشرکز و ضرورت تامین حقوق خلفهای ایران مورد تاکید ماست. چون ما هم از فقدان دمکراسی و هم از سیستم متمرکز دولتی آسیب زیادی دیدیم. ما وارد هیچ حیطه ای که این اهداف را نمی کند یا مورد تاکید قرار ندهد، نمی شویم.
صفحه ۸

«گردون» در دادگاه «بلخ»



تاریخ انتشار: اردیبهشت ۱۳۷۵
موضوع: گزارش از دادگاه «بلخ» در مورد حزب دمکرات کردستان ایران.

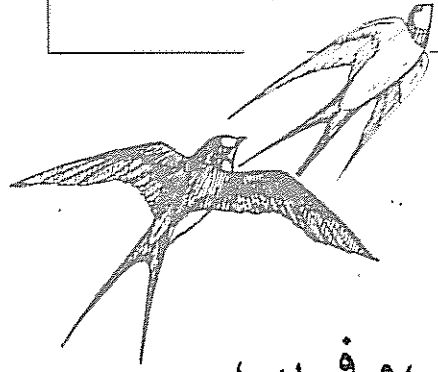


پیشرفت انقلاب
سو سیالیستی
(قسمت سوم و پایانی)
صفحه ۱۳

اتحاد کرد

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

فروردین ۱۳۷۵ * شماره ۲۴ * سال دوم



نوروزمان پیروزمان

بودجه سرکوب و فریب

اگر فرارست میلیاردها دلار درآمدهای نفتی سالانه بعلاوه هزاران میلیارد ریال مالیات و عوارض گوناگون و درآمدهای دیگر در اختیار دولت گذاشته شود و این از تامین حداقل نیازهای توده های مردم در زمینه خدمات عمومی و اجتماعی شانه خالی نماید، پس این دولت با همه دم و دستگاه و بوروکراسی هیولایی آن برای چیست؟
صفحه ۲

جناحهای رژیم اسلامی احزاب خود را بوجوه می آورند

صفحه ۳

آفریقای جنوبی:

نگاهی به بیلان دو ساله حکومت ماندلا

نگاهی اجمالی به واقعیت کنونی آفریقای جنوبی و مقایسه آن با گذشته، موبد آن است که به رغم تمامی تحولات سیاسی ایجاد شده طی دو ساله اخیر، که بیش از هر چیز با به زیر کشیده شدن رژیم سیاسی آپارتاید و استقرار رژیم دموکراتیک و غیرنژادی رقم می خورد، گماکان تا تعیین تکلیف حتی نسبی با آثار آپارتاید در زمینه های اقتصادی و اجتماعی و انسانی فاصله ای بس طولانی در پیش است.
صفحه ۱۶

انتخابات ترکیه:

بن بست سیاسی

صفحه ۱۸

مرگ کسرائی و شعر ماندگار او

صفحه ۲۳

بودجه

سرکوب و فریب

اگر قرار است که اکثریت وسیع جامعه ما، یعنی توده‌های محروم و زحمتکش، هزینه‌های گزاف بهداشت و دارو و درمان را از جیب خودشان بپردازند و در غیر این صورت از برخورداری از آنها محروم بمانند پس این دستگاه عریض و طویل وزارت بهداشت و درمان و... برای چیست؟

اگر قرار است مردم هزینه‌های سنگین تحصیل فرزندانشان از همان ابتداء تا انتها خودشان بپردازند و، همان‌طور که سیاست جاری جمهوری اسلامی دنبال می‌کند، آموزش و پرورش در همه سطوح پولی و خصوصی شود، پس این همه اداره و نهاد و وزارتخانه دولتی که نام «آموزش» را پدک می‌کنند، برای چیست؟ اگر قرار است غالب امکانات و منابع و لوازم تامین مسکن در قبضه‌ی نهادها و موسسات دولتی باشند و انبوهی از توده‌ها از تهیه مسکن ناتوان مانده و یا ناگزیر به سکونت در آلودگی‌های حاشیه شهرها و روستاها شوند، پس وزارت مسکن و سازمان زمین شهری و بنیاد مسکن و... برای چیست؟

اگر قرار است میلیاردها دلار درآمدهای نفتی سالانه علاوه هزاران میلیارد ریال مالیات و عوارض گوناگون و درآمدهای دیگر در اختیار دولت گذاشته شود و این از تامین حداقل نیازهای توده‌های مردم در زمینه خدمات عمومی و اجتماعی شانه خالی نماید، پس این دولت با همه دم و دستگاه و بوروکراسی هیولایی آن برای چیست؟...

پاسخ این سئوالات را، آشکارتر از گذشته، بودجه سال ۱۳۷۵ دولت که در ماه پیش به تصویب مجلس رژیم رسید، بیان می‌دارد. بررسی کوتاهی از این بودجه - صورت دخل و خرج سالانه (آشکار) دولت - پروشنی نشان می‌دهد که بخش عمده درآمدها اساساً صرف هزینه‌های نظامی و امنیتی و تبلیغات فریبکارانه، و خاصه خرجی‌ها و حیف و میل‌های مسئولان و گردانندگان رژیم جمهوری اسلامی می‌شود. این بودجه، یکبار دیگر و عیان‌تر از همیشه، نقش و ماهیت اصلی این دولت را به عنوان عامل سرکوب و فریب آشکار می‌سازد.

بودجه عمومی ۶۱ هزار میلیارد ریالی دولت برای سال ۱۳۵۷ که از محل درآمدهای نفتی، مالیات‌ها و عوارض، و سایر درآمدها فراهم می‌آید، در اساس، برای سرپا نگهداشتن و ادامه حیات تشکیلات گسترده نظامی و انتظامی، تبلیغاتی، اداری و اجرایی دولت هزینه می‌شود. طی سالهای گذشته که به طور مستمر دستگاه‌های نظامی و بوروکراسی رژیم در حال گسترش و بودجه‌ی مربوط به

باقی می‌ماند. در حالی که بودجه‌ی مربوط به دستگاه‌های امنیتی و نظامی رژیم مدام سنگین‌تر می‌شود، آموزش و پرورش با کسری بودجه‌ی مزمن روبروست و به همین خاطر، یعنی به دلیل کمبود امکانات و تسهیلات ضروری، میلیونها نفر از کودکان و نوجوانان ایرانی از تحصیل و با ادامه تحصیل محروم می‌شوند. در سال ۷۵ نیز دولت بر آنست که زیرعنوان «تشکیل شوراهای آموزش و پرورش منطقه‌ای» و «جلب مشارکت مردم»، سیاست خصوصی‌سازی مدارس و پولی کردن آموزش را با سرعت افزونتری به پیش ببرد. در زمینه بهداشت و درمان نیز، با پیشبرد سریعتر طرح «خودگردانی» بیمارستانها و مراکز درمانی دولتی (یعنی حذف بودجه دولتی و پولی کردن آنها) تحت عنوان فریبکارانه‌ی «بیمه همگانی»، عملاً انبوهی از توده‌های مردم که بیمارستانهای دولتی را به هر کیفیت تنها امکان موجود برای خود می‌شناختند، به «امان خدا» رها می‌شوند.

برای جامعه ۶۷ میلیون نفری ایران، مجموع بودجه‌ی پیش‌بینی شده برای بخش بهداشت و درمان به ۶ درصد کل اعتبارات جاری در سال ۷۵ نیز نمی‌رسد. علاوه این نیز روشن است که، به دلیل انواع خرج‌های بی‌حساب و کتاب دیگر، همین سهم پیش‌بینی شده نیز عملاً اختصاص داده نمی‌شود. سایر زمینه‌های مربوط به نیازهای عمومی و اجتماعی، نظیر تامین مسکن مناسب و ارزان، حمل و نقل عمومی، آب و برق، تاسیسات زیربنایی شهری و روستایی، نیز سرنوشتی بهتر از آنچه که در مورد آموزش و بهداشت و درمان اشاره شده در بودجه دولت ندارند.

در همین حال، قابل توجه است که انواع عوارض و مالیات‌هایی که دولت از مردم و عمدتاً از اقشار متوسط و محروم اخذ می‌کند، در همان سال حدود ۴۸ درصد افزایش می‌یابد. همراه با حذف سوسیدها، درآمدهای دولت از طریق بالا بردن بهای کالاها و خدماتی که توسط موسسات و شرکتهای دولتی عرضه می‌گردد نیز بیشتر می‌شود. علاوه بر اینها، در ادامه سیاستهای قبلی رژیم در مورد فروش و واگذاری کارخانه‌ها و شرکتها و اموال دولتی، در این سال نیز مبالغ هنگفتی نصب دستگاه‌های دولتی می‌شود که اینها نیز، به جای سرمایه‌گذاری‌های جدید، عمدتاً صرف هزینه‌های جاری این دستگاه‌ها می‌شود. جدا از اینها، در همین سال پیش‌بینی شده است که حدود ۷۵۰۰ میلیارد ریال دیگر، به صورت وام از سیستم بانکی، جهت تامین انواع مخارج دولت پرداخت گردد... بودجه عمومی دولت، بودجه‌ای شدیداً تورم‌زاست و این نیز، در واقع، مالیات مضاعفی است که سرگردهی مردم و خصوصاً کارگران و زحمتکشان تحمیل می‌شود. قانون بودجه سال ۱۳۷۵ گواه آشکار دیگری بر این واقعیت است که رژیم حاکم با همه درآمدها و امکاناتی که در دست خود قبضه کرده است، از انجام ابتدائی‌ترین وظایف و مسئولیت‌های خود شانه خالی می‌کند. این رژیم هیچ سودای دیگری جز حفظ بساط غارتگری خود با توسل به فریب و اختناق و سرکوب عریان ندارد.

آنها نیز به صورت فزاینده‌ای روبه افزایش بوده، متقابلاً و به تدریج از بودجه واقعی اختصاص یافته به تامین خدمات عمومی و اجتماعی و سوسیدهای رایج، کاسته شده است. در دوره اخیر، در تداوم رشد بی‌وقفه هزینه‌های نظامی و امنیتی و تبلیغاتی و حرص و ولع روزافزون سردمداران و مسئولان حکومتی در چپاول ثروتها و درآمدهای عمومی، همراه با نوسانات درآمدهای حاصل از فروش نفت، کار را به جایی رسانده است که دولت آشکارا از انجام مسئولیت‌های عرفی و قانونی خویش در ارائه‌ی حداقل خدمات عمومی سرپاز زده و تامین این قبیل خدمات ضروری را به «بازار آزاد» حواله داده است. در ادامه همین روند، در تنظیم و تصویب بودجه ۱۳۷۵ نیز، حذف و کاهش اعتبارات مربوط به تامین‌های اجتماعی و خدمات عمومی سرعت و دامنه افزونتری یافته است.

در میان همه‌ی بخش‌ها و فصل‌های هزینه دستگاه بی‌درو پیکر دولت جمهوری اسلامی، عمده‌ترین رقم هزینه جاری، به امور «دفاعی» و «نظم و امنیت داخلی» اختصاص دارد. این، تازه آن چیز است که از ملاحظه و مقایسه‌ی ارقام رسمی اعلام شده، به چشم می‌خورد. در حالی که، بخش دیگری از هزینه‌های مربوط به ارگانهای نظامی و انتظامی و امنیتی با اصلاً اعلام نمی‌شود و یا آن در بطن ارقام مربوط به ارگانها و دستگاه‌های دیگر گنجانده می‌شود. ارقام رسمی منتشر شده بودجه ۱۳۷۵ بیانگر آنست که در این سال بودجه بخش‌های «دفاع» و «امنیت داخلی» به ترتیب ۳۶ درصد نسبت به سال قبل افزایش می‌یابد.

قسمت عمده دیگر از منابع بودجه عمومی به هزینه‌های «فرهنگی» و تبلیغاتی رژیم اختصاص می‌یابد. علاوه بر دستگاه‌ها و ارگان‌های رسمی چون وزارت ارشاد اسلامی، صدا و سیما، جمهوری اسلامی، سازمان تبلیغات اسلامی، شورایی انقلاب فرهنگی و... که هر سال بخش مهمی از درآمدهای عمومی را خرج تبلیغات، انتشارات و سخن‌پرانی‌های فریبکارانه‌ی رژیم حاکم می‌کنند، میلیاردها ریال از بودجه دولت نیز، بدون هیچگونه حساب و کتاب، به موسسات و نهادهای ریز و درشت وابسته به رژیم، مانند «کانون فرهنگی مساجد»، «موسسه نشر آثار خمینی»، «رایزنی‌های فرهنگی»، «کانون‌های بسیج»، «بسیج دانشجویی»، «انجمن‌های اسلامی» و... اختصاص داده می‌شود. همراه با به راه افتادن هیاهوی «مقابله با تهاجم فرهنگی» در سالهای اخیر، علاوه بر چیزهای دیگر، تعداد این‌گونه نهادها و موسسات مذهبی - سیاسی و تبلیغاتی و همچنین بودجه اختصاصی به آنها شدیداً افزایش یافته است.

اینهمه خاصه خرجی‌ها و حیف و میل درآمدها و ثروت‌های متعلق به جامعه، در حالیست که دولت عملاً از انجام وظایف و مسئولیت‌های قانونی خود در قبال جامعه طفره می‌رود. اینهمه ریخت و پاش‌ها در شرایطی صورت می‌گیرد که به واسطه رشد سریع جمعیت و نیازهای جامعه، بسیاری از نیازمندیهای اولیه‌ی مردم بدون پاسخ

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

جناح‌های رژیم اسلامی احزاب خود را بوجود می‌آورند



رفسنجانی برای انتخابات، اعلام نگشته و به روال همیشگی رژیم اسلامی عمل شده است. روال همیشگی روحانیت حاکم فراخوان به انتخاب افرادی است که هویت سیاسی آنها نه با ارائه برنامه سیاسی اقتصادی اجتماعی بلکه با پایبندی به یکسری «ارزشهای» کلی مورد نظر رژیم نظیر ولایت فقیه، کاردانی، دین‌مداری، سازش‌ناپذیری، مستضعف‌پناهی معین می‌شود. گروه کارگزاران تاکنون رسماً حمایت از رفسنجانی و طبعاً برنامه‌ای تعدیل اقتصادی او را اعلام کرده و نامزدهای خود را دارای این هویت می‌دانند. رفسنجانی اخیراً با سپردن وظیفه تهیه طرح «ضد فقر» به سازمان برنامه و بودجه سعی نموده است از جناح مقابل که خود را عوام‌فریبانه مدافع عدالت اجتماعی معرفی می‌کند عقب نیفتد. قرار است سازمان برنامه و بودجه طرحی ارائه دهد تا فقر نابود شود و این طرح به برنامه دوم رفسنجانی اضافه شود. تاکنون نیز سازمان برنامه در این باره کاهش سوبسید سوخت و اخذ مالیات‌تأمین اجتماعی را بعنوان عناصری از طرح اعلام داشته است. واضح است که وقتی رفسنجانی در شب نمایش انتخاب، خواب‌نما

ائتلاف با خامنه‌ای، جناح حزب‌اللهی را تصفیه کرده بود، از ابتدا در تشکل‌پیران خود بدلیل عدم برخورداری از ابزار سازماندهی و چهره‌های توانا در مجلس بازمانده بود. بنظر می‌رسد رفسنجانی با گروه کارگزاران این ابزار را فراهم ساخته است. اسدالله بادامچیان دبیر جمعیت مولفه اسلامی ادعا کرده است که طرفداران رفسنجانی از یکسال قبل برنامه‌ریزی کرده بودند تا از این طریق تکلیف مجلس پنجم و نهایتاً انتخابات رئیس جمهوری در سال ۷۶ را تعیین کنند. عطاءالله مهاجرانی درباره گروه کارگزاران گفته است که این تشکلی دائمی نخواهد بود و دغدغه آنها فقط مجلس پنجم است و البته در انتخابات رئیس جمهوری هم فعالانه شرکت خواهند کرد. «خانه کارگر»، که تشکلی وابسته برژیم اسلامی است با گروه کارگزاران ائتلاف نموده است. بنا به گفته مهاجرانی لیست کارگزاران برای نمایش انتخابات در تهران مشتمل بر ۱۰ کاندیدای مشترک با روحانیت مبارز، ۱۰ کاندیدا «از چهره‌هایی که باصطلاح امروزی چپ خوانده می‌شوند»، و ۱۰ کاندیدا از «مستقل‌ها» آماده شده است. برنامه سیاسی جناح

اساساً گروه‌بندیهای «جمعی از کارگزاران سازندگی ایران» و «جمعیت دفاع از ارزشهای انقلاب اسلامی» و «مجموعه روحانیت مبارز» بودند اینبار در آستانه باصطلاح انتخابات مجلس پنجم علاوه بر این تشکلها، گروه‌بندیهای دیگر پیدا شده و به فعالیت انتخاباتی مبادرت ورزیده‌اند. گروه «جمعی از کارگزاران سازندگی ایران»، «جمعیت دفاع از ارزشهای انقلاب اسلامی»، «مجاهدین انقلاب اسلامی»، «جمعی از یاران حزب جمهوری اسلامی» از جمله این تشکلها هستند. تا آنجا که بفصل مشترک این گروهها مربوط می‌شود، تماماً مدافع استبداد اسلامی حاکم بوده و در دشمنی با حقوق دمکراتیک مردم و تشکل سیاسی آنها متفق و متحدند. این

موضوع جزء اولین مواردی است که آنها رسماً اعلام می‌کنند و هر چه مواضعشان در زمینه‌های دیگر سیاسی، اقتصادی مبهم و ناروشن باشد، در این زمینه صریح و مصممند. با این وجود، پیدایی این گروه‌بندیها تغییری مهم در ساختار سیاسی رژیم اسلامی به حساب می‌آید که اگر دوام یابد در سیر حرکت رژیم بخصوص کشاکشهای درونی آن نمی‌تواند بی‌تاثیر باشد. رژیم اسلامی طی ۱۷ سال گذشته جز برای دوره کوتاهی که حزب جمهوری اسلامی را ایجاد کرده بود، اساساً به تخریب سیاسی درونی تمایل نداشته بجای آن تشکیلات روحانیت را ابزار سازماندهی اصلی دانسته است. بر این اساس تحزب را امری که «غربی» است نامیده و بخصوص رقابت احزاب و برخورد برنامه‌های سیاسی را وسیله انشعاب میان مردم دانسته و در عوض به تعبد و پیروی مردم از روحانیت بر اساس وظیفه شرعی و اعتقادات قلبی آنها پای فشرده است. تردیدی نیست که روحانیت حاکم اگر توان آنرا در خود می‌دید که به این شیوه ادامه دهد از آن اجتناب نمی‌ورزید و

اگر در نمایش انتخابات مجلس چهارم رژیم، تشکلهای رقیب عمده «جامعه روحانیت مبارز»، و «مجمع روحانیون مبارز» بودند اینبار در آستانه باصطلاح انتخابات مجلس پنجم علاوه بر این تشکلها، گروه‌بندیهای دیگر پیدا شده و به فعالیت انتخاباتی مبادرت ورزیده‌اند. گروه «جمعی از کارگزاران سازندگی ایران»، «جمعیت دفاع از ارزشهای انقلاب اسلامی»، «مجاهدین انقلاب اسلامی»، «جمعی از یاران حزب جمهوری اسلامی» از جمله این تشکلها هستند. تا آنجا که بفصل مشترک این گروهها مربوط می‌شود، تماماً مدافع استبداد اسلامی حاکم بوده و در دشمنی با حقوق دمکراتیک مردم و تشکل سیاسی آنها متفق و متحدند. این موضوع جزء اولین مواردی است که آنها رسماً اعلام می‌کنند و هر چه مواضعشان در زمینه‌های دیگر سیاسی، اقتصادی مبهم و ناروشن باشد، در این زمینه صریح و مصممند. با این وجود، پیدایی این گروه‌بندیها تغییری مهم در ساختار سیاسی رژیم اسلامی به حساب می‌آید که اگر دوام یابد در سیر حرکت رژیم بخصوص کشاکشهای درونی آن نمی‌تواند بی‌تاثیر باشد. رژیم اسلامی طی ۱۷ سال گذشته جز برای دوره کوتاهی که حزب جمهوری اسلامی را ایجاد کرده بود، اساساً به تخریب سیاسی درونی تمایل نداشته بجای آن تشکیلات روحانیت را ابزار سازماندهی اصلی دانسته است. بر این اساس تحزب را امری که «غربی» است نامیده و بخصوص رقابت احزاب و برخورد برنامه‌های سیاسی را وسیله انشعاب میان مردم دانسته و در عوض به تعبد و پیروی مردم از روحانیت بر اساس وظیفه شرعی و اعتقادات قلبی آنها پای فشرده است. تردیدی نیست که روحانیت حاکم اگر توان آنرا در خود می‌دید که به این شیوه ادامه دهد از آن اجتناب نمی‌ورزید و

دور چهارم مجلس اسلامی در

می‌شود که در برنامه دوم فقر و فلاکت توده‌ها از قلم افتاده است، ارزش طرح ضدفقر او بیشتر از تبلیغات انتخاباتی نخواهد بود.

جناح غالب رژیم اسلامی، که تشکل اصلی آن کماکان جامعه روحانیت مبارز است، حملات خود را علیه جناح رفسنجانی گسترش داده و به افشای مواضع آنها اقدام می‌کند و آنها را حتی لیبرال می‌نامند. از جمله ناطق نوری آخوند قدرتمند در جامعه روحانیت مبارز می‌گوید: «توسعه هدف نیست بلکه مقدمه عدالت اجتماعی است. آنها که می‌گویند لازمه توسعه اقتصادی توسعه سیاسی است معتقدند که باید از مواضع خود از جمله مساله سلمان رشدی عدول کنیم» او در جای دیگری می‌گوید: «هنگامی که در مجلس طرح ماهواره را تصویب می‌کردیم عده‌ای نق می‌زدند مردم را ناراضی می‌کنیم، وقتی اولویت در واگذاری سهام شرکت‌های دولتی به ايفارگران را تصویب می‌کردیم عده‌ای می‌گفتند شما با این کارتان به صنعت صدمه می‌زنید» ناطق نوری بعد از شمارش کارهای درخشانش از جمله «طرح ماهواره» و «واگذاری سهام» اضافه می‌کند: «روحانیت مخالف تکنولوژی نیست. اول انقلاب که فن‌گرایان و لیبرالها بر مصدر کار بودند، چه کاری کردند که حالا مدعی حضور در مجلس شده‌اند و نمی‌خواهند روحانیت دوباره انتخاب شود» روشن است که این شیوه برخورد نوری با رقبایش با برخورد او در چند ماه قبل که خیز برداشته بود تا کرسیهای بیشتری در مجلس

اسلامی بدست آورد تفاوت دارد. «جمعیت دفاع از ارزشهای انقلاب اسلامی» گروه جدید دیگری است که اخیراً پیدا شده است. آخوند ری‌شهری نماینده خامنه‌ای در سازمان حج و اولین رئیس تشکیلات اطلاعاتی و سرکوب رژیم اسلامی (وزارت اطلاعات) بدنبال ایجاد «جمعیت از کارگزاران سازندگی ایران»، طی بیانه‌ای ایجاد این جمعیت را که بر پایه حمایت از خامنه‌ای و ولی‌فقیه می‌باشد اعلام داشت. ری‌شهری معرفی هیات موسس این جمعیت را به بعد از کسب مجوز قانونی از کمیسیون ماده ۱۰ احزاب موکول کرده است. بنظر می‌رسد تعدادی از آخوندهای طرفدار خامنه‌ای هیات موسس این جمعیت باشند. این جمعیت که تاکنون دو بیانیه منتشر

ساخته، اعلام کرده است که لیست انتخاباتی ارائه خواهد کرد، مضامین این بیانیه به مواضعی اشاره دارد که هیچ تفاوت اساسی با جناح غالب و جامعه روحانیت مبارز ندارند. روزنامه کیهان که نماینده‌ی خامنه‌ای گرداننده آن می‌باشد، امکانات خود را در اختیار طرح «جمعیت» ری‌شهری قرار داده و از آن آشکارا حمایت می‌کند. بدیهی است که «جامعه روحانیت مبارز» علیرغم حمایتش از خامنه‌ای، پر از آخوندهایی است که در خیلی موارد خود را ملاتر از خامنه‌ای می‌دانند و طبعاً جمعیت ری‌شهری مطیع‌تر و در شرایط گسترش کینه و نفرت از جامعه روحانیت، می‌تواند مورد استفاده خود را بخصوص در کشاکش با جناح رفسنجانی و گروه او داشته باشد.

عبور از خاکریزها و رسیدن به «نظریه عمومی تقاضا»!

ارشد» نائل آمد. اما این بار، سردار سرلشکر، مخفی کاری یا شکسته نفسی سابق را کنار نهاده و برای این که به سایر برادران و خاصه ابوابجمعی‌شان در سپاه پاسداران نشان بدهد که با چه فرمانده کلی سر و کار دارند، یک مجلس «سخنرانی علمی» در دانشکده اقتصاد ترتیب داده و طی آن «نظریه عمومی تقاضا» را مورد بحث قرار داد. در این سخنرانی، با طرح تحولات از دهه ۱۹۸۰ تا کنون و مفاهیم گوناگون دیگر، که معلوم نشد چقدر برای خود سخنران و یا استادان خصوصی وی مفهوم بوده است، سردار پاسدار نتیجه‌گیری کرد که «هدف اصلی مصرف‌کنندگان عموماً کالاها در جامعه دستیابی به «منفعت» است». وی حتی پا را از این هم فراتر نهاده و اعلام داشت که «این تحول در تفسیر نظریه عمومی تقاضا منجر به ورود اقتصاد عمومی از عرصه ذهنی به عرصه واقعی خواهد شد».

در این ایام که بازمانده‌های پیکر قربانیان «شاهکار»های سردار پاسدار و برادرانش در عرصه‌ی نظامی، هزارهزار از خاکریزها و میدانیان مین جمع‌آوری شده و از خیابانهای تهران و شهرهای دیگر عبور داده می‌شوند، خیالات نظریه «علمی» و «ابداعی» ذهن برادر پاسدار را خیلی به خود مشغول داشته است. به طوری که وی تقریباً همه خاکریزهای مشاعر خویش را نیز پشت سر نهاده، و طی یک سخنرانی در دانشکده حقوق و علوم سیاسی، مدعی گردید که «هر نظریه علمی ابداعی توسط بسیجیان، خود یک فتح‌المبین است»!

تصمیم گرفت که اقتصاد بخواند، آنهم در دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران. با این تصمیم، بزودی همه کارهای پذیرش و ثبت‌نام و غیره رفع و رجوع شد، ولی خاکریز تازه‌ای در برابر برادر محسن رضایی آشکار گردید: سردار سرلشکر، با همه پیال و کوپال فرماندهی کل، چگونه می‌توانست هر بار گردانی از پاسداران را به همراه خود بیاورد تا محوطه دانشکده و خیابانهای اطراف را، جهت مراقبت از جان سردار سرلشکر، قرق کنند. اما این خاکریز نیز به سرپنجه‌ی «تدبیر» برادران مسئول دانشگاه «فتح» شد. به عده‌ای از استادان دستور داده شد که در دفتر کار فرمانده کل حاضر شوند و به طور خصوصی به ایشان اقتصاد بیاموزند و چنین شد. آن استادان رفتند و آموختند و امتحان گرفتند، و در اندک مدتی، برادر محسن رضایی مدرک «کارشناسی» خود را دریافت کرد.

لکن دریافت این مدرک هم کمبود مدرک برادر پاسدار را جبران نکرد. چرا که این عنوان اصلاً با همه‌ی عناوین درشت سرداری و فرماندهی تناسبی نداشت، گذشته از آن که واگذاری انواع مدارک توسط «دانشگاه آزاد اسلامی»، که حالا به مرحله تولید انبوه رسیده است، بزودی گروه‌های بیشماری را صاحب عنوان «کارشناسی» خواهد ساخت. برادر محسن رضایی، طبق عادت، آف‌های دورتر را در نظر داشت و با خود می‌گفت که حال که از این خاکریز به این سرعت گذشتیم، چرا نباید در فکر «فتح» خاکریزهای دیگر باشیم؟

خاکریز بعدی هم در آذرماه امسال، به همان ترتیب خاکریز پیشین، پشت سر گذاشته شد و برادر پاسدار به دریافت درجه «کارشناسی

برادر سردار سرلشکر محسن رضایی فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که، به قول برادران، تاکنون از «خاکریز»های زیادی عبور کرده است، اینک نیز، در عرصه‌ی دیگری، «خاکریز»ها را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذارد.

بعد از عرصه‌های جنگی، آنگاه نوبت عرصه «علمی» بود. زیرا که برادر محسن رضایی که از حیث همه‌عناوین «سرداری»، «سرلشکری»، «فرماندهی کل» و نظایر اینها، هیچ کم و کسری نداشت، باز هم احساس کمبود می‌کرد: کمبود مدرک، نداشتن «مدرک علمی»، البته، همان‌طور که برادران طلاب و فضلاء در گوش او خوانده بودند، افضل علوم هم «علم الادیان» بود. اما سردار سرلشکر، پس از گذر از همه‌ی آن خاکریزها، دوست نداشت که برود و در کنار بچه طلبه‌ها بنشیند و سالها «ضرب، ضربوا» بگوید و «انقلتی، انقلتی» بشنود. او دانشگاه را بیشتر می‌پسندید و پیش خود می‌گفت که حالا که همین‌طوری این رزمندگان و بسیجیان را روانه‌ی دانشگاه‌ها می‌کنیم، چه بهتر که خودمان نیز برویم و مدرکی بگیریم و از مزایای آن بهره‌مند شویم. اما برادر پاسدار همچنان در انتخاب رشته «علمی» خود مردد بود، هر چند که «علم‌الاقتصاد» را که با دنیا و مافیها سر و کار داشت و بیشتر به «نقد» می‌پرداخت تا چیزهای نسیه، بیشتر مساعد حال خویش می‌دید. بعد از آن که خبردار شد که حجت‌الاسلام ولسملمین برادر رفسنجانی هم دیگر «بحارالانوار» و «تحفة‌المجالس» را فعلاً به کنار نهاده و «اقتصاد» می‌خواند تا چاشنی «علمی» خطبه‌های نماز جمعه‌اش را بیشتر کند، او نیز

سفر وزیر حمل و نقل فرانسه به تهران

«برنار پونس»، وزیر تجهیزات و حمل و نقل فرانسه، در اواخر ماه فوریه (اوایل اسفند) به تهران رفت و با وزیر راه و ترابری، وزیر امور خارجه و برخی دیگر از مسئولان جمهوری اسلامی ملاقات کرد.

سفر وزیر حمل و نقل فرانسه به ایران، در شرایط حاضر، حائز اهمیت است. زیرا که این نخستین مسافرت یک وزیر فرانسوی طی پنجسال گذشته است. پیش از وی، «رولان دوما» وزیر خارجه اسبق فرانسه که دلالی بهبود مناسبات رژیم اسلامی با فرانسه و «اتحادیه اروپا» را برعهده داشت، به ایران سفر کرده بود. اکنون نیز، «برنار پونس» اعلام داشته که در چارچوب «عادی سازی» روابط بین حکومت جمهوری اسلامی و «اتحادیه اروپا» به تهران رفته است. وی پس از مذاکرات خود با مسئولان جمهوری اسلامی در تهران، گفت که «هر دو طرف (ایران و فرانسه) خواهان توسعه روابط هستند، و این هم زمان می برد». او همچنین اظهار داشت که در دیدار با ولایتی، مسئله «فتوای» خمینی در مورد قتل سلمان رشدی را نیز با وی مطرح کرده است. وزیر فرانسوی تلویحاً اشاره کرد که بهبود روابط جمهوری اسلامی با اروپا به تغییر مواضع آن در مورد مسئله مذکور ارتباط می یابد.

رژیم جمهوری اسلامی نیز که اکنون در عرصه سیاسی بیشتر منزوی گردیده و تحت فشارهای فزاینده سیاسی و اقتصادی حکومت آمریکا هم قرار گرفته است، آشکارا از سفر وزیر فرانسوی، حتی وزیر حمل و نقل، استقبال می کند. در این میان، کمپانی های فرانسوی اجرای چند پروژه اقتصادی بزرگ را در دست دارند و این دولت کسب موقعیت مساعدتر و امتیازات بیشتر در مناسبات اقتصادی خود با ایران را نیز دنبال می کند. فرانسه، در حال حاضر، (بعد از آلمان، ژاپن، ایتالیا و بریتانیا) در رده پنجم صادرکنندگان عمده کالا به ایران قرار دارد و حجم صادرات کالای آن، در دوره ۹۳-۱۹۹۱، بین ۶۶۰ میلیون تا یک میلیارد دلار در سال بوده است.

«لویی فرسخان» در تهران

اسامال «لویی فرسخان» نیز از مهمانان خارجی برجسته «دهه فجر» رژیم جمهوری اسلامی بود. مسئولان رژیم برای وی سخنرانی ترتیب دادند، او را به مجلس و به قم بردند و مطبوعات حکومتی نیز هیاهوی تبلیغاتی زیادی به راه انداختند. لویی فرسخان، بعد از تهران، به بغداد رفت و حتی در یک ژست «میانجی گرانه» بار دیگر به تهران بازگشت، و سپس رهسپار ترکیه و لیبی و... شد.

لویی فرسخان کیست؟ اگر محمد علی کلی بیمار،

که چند سال پیش به تهران دعوت شده بود، به سابقه قهرمانی مشرتنی، برای بسیاری از مردم ایران چهره ای شناخته شده بود. نام لویی فرسخان را، تا همین اواخر، کمتر کسی شنیده بود. شهرت وی، در مطنش آمریکا و در دیگر نقاط جهان، عمدتاً از برگزاری «راهپیمایی یک میلیون نفره» در واشنگتن در ۱۶ اکتبر گذشته، برمی خیزد. پس از آن بود که رسانه های گروهی جمهوری اسلامی نیز او را به عنوان رهبر مسلمانان و سیاهپوستان آمریکا، با طرح و بسط فراوان، مطرح ساختند.

فراخان، رهبر سازمان «ملت اسلام» از دعوت کنندگان و سازماندهان اصلی تظاهرات سیاهپوستان در واشنگتن بود. اما برخی دیگر از رهبران و جریانات مربوط به سیاهان، از جمله «جسی جکسون» و «بنجامین جویس»، نیز، یا برای این که از قافله عقب نمانند و یا به منظور مقابله با افکار و برنامه های فراخان، در برگزاری حرکت ۱۶ اکتبر مشارکت داشتند. هر چند که برخلاف اعلام و ادعای فراخان (و همچنین مطبوعات رژیم) یک میلیون نفر در این تظاهرات حضور نداشتند، ولی براساس برآورد ناظران مستقل بیش از نیم میلیون شرکت کرده بودند، و این موفقیتی قابل توجه برای برگزارکنندگان و بویژه سازمان «ملت اسلام» بود. در وضعیتی که شرایط کار و زندگی، و تبعیض و نابرابری های واقعی، برای انبوه جامعه سیاهپوست آمریکا روزبروز سخت تر و شدیدتر می شود، و در وضعیتی که غالب شخصیت ها و چهره های سیاسی و اجتماعی، با بند و بست با احزاب حاکم و پیشرد سیاست های سازشکارانه، برای جلوگیری از وخامت اوضاع و بهبود زندگی محرومان و زحمتکشان عملاً هیچ کاری انجام نمی دهند، عرصه فعالیت و رهبری برای فرصت طلبانی که با طرح شعارهای ظاهراً رادیکال و عوامفریبانه تلاش می کنند بر موج نارضایتی های شدید سیاهان سوار شوند، خالی می ماند. فراخان نیز از چنین موقعیتی بهره گرفته و می گیرد.

در پشت شعارهای تند و رجزخوانی های مرسوم رهبر «ملت اسلام»، افکار و مواضعی کاملاً ارتجاعی نهفته است. برخلاف اندیشه های «مارتین لوتر کینگ» و پیروان او که برای رفع هرگونه تبعیض و احقاق حقوق سیاهان آمریکا در عرصه های قانونی، اجتماعی و اقتصادی، در چارچوب همبستگی بین تمامی انسانها و فارغ از رنگ پوست آنها، مبارزه می کردند، فراخان و دارو دستهای برای جدایی بین سیاهان و سفیدپوستها فعالیت کرده و بدین منظور بر احساسات ملی گرایانه و جدایی طلبانه تأکید می کنند. به نام مقابله با نژادپرستی، عملاً نژادپرستی، یعنی جدایی انسانها براساس نژاد، را دامن می زنند. گرایش فرقه ای «ملت اسلام» از این هم غلیظ تر است، چرا که آن، علاوه بر جدایی نژادی، تمایز بر مبنای مذهب، حتی در میان خود سیاهان، را نیز تبلیغ می کند. فراخان که در کنار فعالیتها و تبلیغات سیاسی و مذهبی (اداره و کنترل تعدادی از مساجد)، یک دسته شبه نظامی نیز جهت «مبارزه با مواد مخدر» و برقراری «نظم و انضباط» تشکیل داده است، آشکارا مروج مردسالاری و تبعیض علیه زنان، زیر عنوان تقویت «ارزشهای خانواده»، است. در همان راهپیمایی، فراخوان از زنان (و همچنین سفیدپوستان) خواسته بود که شرکت نکنند، بلکه در خانه بمانند و «دعا» کنند. سردهسته ۶۲

ساله ی جریان «ملت اسلام» که بر «مسئولیت فردی» و «ابتکار شخصی» سیاهان در تلاش برای کسب ثروت تأکید دارد، دولت آمریکا را شدیداً مورد انتقاد قرار می دهد که چرا تولیدات صنعتی را به «خون آشامان» کره ای، ویتنامی، یهودی، عرب و... در کشورهای «جهان سوم» واگذار، و سیاهان را در آمریکا از کار بیکار می کند؟! لویی فرسخان از جمله شارلان هایی است که در دیدار با شیدان حاکم در ایران می تواند خیلی چیزها از آنها بیاموزد و چیزهایی هم به آنها یاد بدهد، و در این میان، شاید بتواند دلراهی هم به جنگ آورد.

سفر گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بشر به ایران

موریس دانسی کوپیتورن، گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بشر که چندی قبل بجای گالیندوپل تعیین شد، در هفته های آخر بهمن ماه جاری اولین سفر خود را بمدت شش روز به ایران انجام داد. طی چهار سال گذشته رژیم اسلامی از انجام مسافرت و بازرسی گزارشگر ویژه جلوگیری کرده بود. بنابه گزارشات منتشره، کوپیتورن بمنظور تهیه گزارش خود در مورد اوضاع حقوق بشر تحت رژیم اسلامی با منابع مختلف تماس گرفته است. خانواده های زندانیان سیاسی و جانبختگان و شهدا اطلاعات مستندی در اختیار گزارشگر ویژه قرار داده اند. در جریان سفر کوپیتورن به ایران، او تماسهای متعددی با برخی از بازماندگان قربانیان استبداد اسلامی، زندانیان و منتقدین داشته است. کوپیتورن در جریان دیدارهای رسمی با مقامات رژیم از نزدیک شاهد برخورد خشن و عدم تحمل موازین حقوق بشر از سوی آنها بوده است. آخوند رازینی از جلدان معروف زندانهای رژیم که اکنون پست رئیس کل دادگستری استان تهران را در دست دارد به گزارشگر گفته است: «حقوق ما مبتنی بر اصول متعالی دین مبین اسلام است و به آن پایبندیم هر چند برای بعضی خوشایند نباشد. اصولاً در مورد مقررات ناشی از اصول مسلم اسلامی هیچوجه قائل به تغییر و مصالحه نبوده و عمل به آنرا ضروری می دانیم». سر مقاله نویس کیهان که نماینده خامنه ای در این نشریه است طی سرمقاله شدیدالحنی پذیرش مسافرت کوپیتورن را اشتباهی دانست که تکرار شده است.

کوپیتورن بعد از پایان مسافرت خود طی گفتگو با خبرنگاران به ضرورت ادامه مسافرت به ایران تأکید ورزیده است. به تمامی تقاضاهای دیدار با کوپیتورن در ایران پاسخ داده نشده و علت آن کمبود وقت اعلام شده است. سفر کوپیتورن به ایران که همزمان با تشدید فشار و سرکوب بود، قاعدتاً به تهیه گزارش او از وضع حقوق بشر در ایران کمکهای زیادی می توان

بنماید.

«گردون» در دادگاه «بلخ»

هوایی بود و گروه ناراله سپاه پاسداران دانشگاه تهران، وابسته به سپاه پاسداران، چیزی که برای من بسیار غم‌انگیز بود و اصلاً مسئله شخصی من نیست و مسئله اهل قلم است و برای همه مطبوعات ایران خطر آفرین خواهد بود، این است که اعضاء هیئت منصفه در طول سه جلسه دادگاه تغییر کردند و دفعه‌ی سوم یک ترکیب بسیار تازه از هیئت منصفه باقی ماند که من برخی از آنها را برای اولین بار زیارت می‌کردم.

واکنش مهم دیگر در قبال این گستاخی حکومت اسلامی علیه قلم و بیان توسط برخی از نویسندگان و شاعرانی نشان داده شد که درج آثارشان در گردون سیاه‌هی اتهامات منتسب به معروفی را طولانی کرده بود آقای هوشنگ گلشیری، خاتم سیمین بهبهانی و خانم فرشته ساری از جمله کسانی هستند، که با جسارتی ستایش‌آمیز طی نامه‌ای به «دادگاه» خواستار آن شدند که تمامی مجازات یا بخشی از آن در مورد آنان اعمال شود.

گلشیری در مصاحبه‌ای با رادیوی پژواک (بخش فارسی رادیوی سراسری سوئد) ضمن افشای روند دادگاه و رابطه‌ی تنگاتنگ شاکیان با هیئت منصفه، شیوه دادگاه‌های ایران را به دادگاه «بلخ» تشبیه کرد و گفت «در اینجا قاضی نقش دادرسی، بازجو و قاضی را یکجا بازی می‌کند و تمام روند دادرسی حذف شده است. روند این است که در حقیقت از این پس مدیر مجله را زیر فشار می‌گذارند، چون تنها جانی که امکان داشت چیزی مثلاً با اندکی سانسور و اعمال سانسور در بیاید، یعنی خود نویسنده و مدیر مجله با هم صلاح مصلحت بکنند که مثلاً یک چیزی را حذف بکنند یا نکنند ولی مقامات نمی‌دیدند، مجلات بود. حالا با این کاری که انجام شده، مجلات هم شبیه کتاب‌ها می‌شود یعنی شاید هم

و تولید ادبیات خلاقه محاکمه می‌شویم. برای آنکه یکی از اتهامات ما این است که مطالب نویسندگان مثل صادق چوبک، بزرگ علوی، هوشنگ گلشیری، باقر پرهام، غلامحسین ساعدی، سیمین دانشور، سیمین بهبهانی، فرشته ساری، محسن سازکاران، م.ف. فرزانه و چند نویسنده‌ی دیگر را چاپ کرده‌ایم. دیگر اتهامات ما در رابطه با مقاله‌های من است که به عنوان «حضور خلوت انس» در تمامی شماره‌های مجله به چاپ رسیده است و نیز درباره‌ی گزارشی است که ما در گردون داشته‌ایم درباره‌ی افسردگی در ایران پرسیدند که چرا چنین گزارشی را چاپ کردیم. من پاسخ دادم کار ما انتقاد و اعتراض است و طبق قانون خود را موظف می‌دانیم که در گزارشات و مطالب از کاستی‌ها حرف بزیم تا دولت و مسئولین به فکر بیافتند و به جامعه رنگ بدهند، زیبایی بدهند و شادی بدهند و این وضعیت نامطلوب روحی را بهبود بخشند.

وی در پاسخ به سوال: «درباره‌ی این اتهامات دفاعیه شما چه بود و شاکیان خصوصی شما چه کسانی بودند؟» گفت: «همه‌ی حرفم این بود که به قانون وفادار بود و رویه دادگاه بر مدار قانون بچرخد و در مورد شاکیان هم گفتم که اینها با دروغ‌پردازی و شعارهای مردم‌فریب، چون خودشان هم تولید فرهنگی ندارند چنان فریاد و اسلاما سر می‌دهند که انگار همه کافرند. حرفم این بود که بجای من شاکیان را محاکمه کنند که مهاجم به فرهنگ و فرهنگ‌سازان بودند و مروج کتابوزان...»

شاکیان ما آقای مهدی نصیری بود از روزنامه‌ی صبح و سه نفر از کارکنان روزنامه‌ی کیهان. آقای عباس سلیمی نمین مدیر کیهان

صدور حکم توقیف نشریه گردون و محکومیت سردبیر آن، آقای عباس معروفی به شش ماه حبس و تحمیل ۳۵ ضربه تازیانه و دو سال ممنوعیت از نوشتن، یکبار دیگر ماهیت قرون وسطائی و آزادی‌ستیز حکومت اسلامی را به تماشا گذاشت. این واقعه همچون یک رویداد با اهمیت از طرف مطبوعات و محافل بین‌المللی مورد توجه قرار گرفت و از جمله به یکی از مواردی تبدیل شد که نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر - که اتفاقاً در گرما گرم این محاکمه «قرون وسطائی» در تدارک سفر به تهران بود - می‌بایست پیرامون آن تحقیق کند. نخستین واکنش نسبت به این حکم وحشیانه توسط خود معروفی در مصاحبه‌های گوناگون با خبرنگاران مطبوعات و رسانه‌های داخلی و خارجی نشان داده شد. او از جمله در مصاحبه‌ای با رادیو بین‌المللی فرانسه - که متن آن در خبرنامه کمیته‌ی ایرانی مبارزه با تروریسم جمهوری اسلامی آمده است - درباره موضوع اصلی پرونده، اتهامی خود گفت:

اتهام مربوط می‌شود به گفت و گوئی که آقای دکتر باقر پرهام با گردون داشتند. در سال ۷۲ آقای پرهام در این مطلب که درباره‌ی کانون نویسندگان و ساختار آن صحبت می‌کند و بحث سیاسی نیست و اصلاً بحث صنفی است، در خطاب به نویسندگان و اهل قلم می‌گوید که دفاع از آزادی اندیشه و بیان معنایش این نیست که فقط با شاه مخالفت کنیم یا با ولایت فقیه. معنایش این است که اگر در بین خودمان هم کسی آمد و حرف نادرستی زد، حق داشته باشیم از او انتقاد کنیم. بنده حق انتقاد دارم از هر کس و از هر مرجعی، منتهی، شاکیان مدعی‌اند که ما با کنار هم قرار دادن شاه و ولایت فقیه، قصد توهین داشته‌ایم. در واقع، ما بخاطر نوشتن و خلق

عمومی مردم ایران، قابل توجه است، آنها که امسال به سفر تفریحی رفته‌اند از آن صحنه‌ها خیلی کم دیده‌اند. صحنه‌هایی که جابه‌جا انرمبیل تو را متوقف کنند و زندگی تو را در برابر چشمان بچه‌های خردسال زبرور کنند.

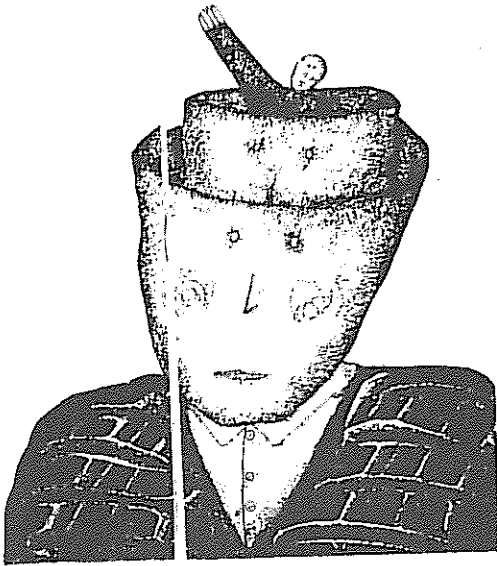
اما این کار مثبت باید گسترده شود. مردم باید به مأمورین انتظامی احترام بگذارند، آنها را حامی خود بدانند، نیروی انتظامی یعنی اینکه تو امنیت داری، نیروی انتظامی یعنی دوستی که از طرف دولت مأمور است به تو کمک کند. مداخله نیروی انتظامی در همه امور، حتماً در کنار دریا نه تنها آن احساس را از تو می‌گیرد بلکه ناخواسته نفرتی در تو ریشه می‌دواند که در هر حال این گروه زحمتکش را خصم خرد بدانی و مهاجم خود بشماری... آنها هم مأمورینی که عموماً در زمینه رفناری شایسته یا عامه مردم خوب تعلیم ندیده‌اند.

بشوی. در روانشناسی جدید وسواس زیادی وجود دارد که این برخوردها تا حد امکان کم و کمتر بشود، در عرف یک جامعه سالم مأمور انتظامی برای دفع فساد است. برای مبارزه با جرم است. من بیماری داشته‌ام که از دیدن پلیس می‌ترسید، چون در کردگی شاهد صحنه‌ای بود که پلیس‌ها یک دزد را دستگیر کرده و در انتظار کتکش می‌زده‌اند. حضور

گسترده پلیس آن هم با چنین حجمی که حتماً در کنار دریا هم با لباس قرم به گشت‌زنی می‌پردازند به بهداشت روانی لطمه می‌زند، خوشبختانه امسال مأمورین گشت سواحل دریا اسلحه به دست نداشتند، کاری که به غلط در سال‌های پیش انجام می‌گرفت. از دید مثبت کم شدن این قبیل مأمورین در جاده‌ها و مخصوصاً در فصل سفر تفریحی

«اتحاد کار» در این شماره، به عنوان اعلام همبستگی با مجله توقیف شده‌ی «گردون» و اعتراض علیه حکم دادگاه رژیم اسلامی در مورد مدیر مسئول و سردبیر آن، عباس معروفی، بخش‌هایی از گزارش «خنده‌های کمیاب و افسردگی، پرسه‌ای در بازار سیاه شادی» را که در شماره ۵۱ (مهرماه ۱۳۷۴) این مجله آمده است، درج می‌کند.

دکتر مریم سلوکی می‌گوید: پاسخ خیلی ساده است. وقتی در سواحل دریا افرادی با فرم لباس نظامی همه چیز را زیر نظر دارند، چگونه می‌خواهید واکنش روانی و فوری به انسان دست ندهد. برخورد با مأمورین و انتظامات یعنی اینکه تو مرتکب جرم و خطایی شده‌ای، و یا می‌خواهی



حکم اعلام کرد: «مجازات شلاق با استناد به ماده ۸۶ قانون تعزیرات تعیین شده است. ماده ۸۶ در مورد هتک حرمت اشخاص اشعار می‌دارد: توهین به افراد از قبیل فحاشی و استعمال الفاظ رکیک موجب مجازات تا ۳۰ ضربه شلاق خواهد بود».

او ماده ۱۴۱ قانون تعزیرات را «مستند» خویش برای تعیین مجازات حبس اعلام کرد و گفت بر مبنای ماده فوق «هر کس به قصد اضرار به غیر یا تشویق اذهان عمومی یا مقامهای رسمی به وسیله نامه یا شکواییه یا مراسلات یا عرایض یا گزارش یا توزیع هر گونه اوراق چاپی یا خطی یا امضا یا بدون امضا اکاذهبی را اظهار نماید یا اعمالی را بر خلاف حقیقت راساً یا با نقل قول به شخص حقیقی یا حقوقی یا مقامهای رسمی تصریحاً یا تلویحاً نسبت دهد اعم از اینکه از طریق مزبور به نحوی از انحاء ضرر مادی یا معنوی به غیر وارد شود یا نه به حبس از یک ماه تا دو سال، یا تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم می‌شود».

او در توجیه انواع محکومیت‌های شامل، شلاق، زندان، محرومیت از نوشتن و توقیف نشریه اعلام کرد: «جرایم مدیر مسئول نشریه گردون متعدد و شامل نشر اکاذیب و فحاشی و توهین بوده است، دادگاه وی را از نظر نشر اکاذیب به زندان و از نظر فحاشی به شلاق محکوم کرد وقتی این دو با هم جمع شد مساله تعدد جرم پیش می‌آید. مجازات دو سال محرومیت از مشاغل مطبوعاتی نیز از باب تخمیم در نظر گرفته شد و لغو پروانه نیز در واقع در درون محرومیت از مشاغل مطبوعاتی نهفته است».

در پی این توضیحات مصطفی میرسلیم وزیر ارشاد رژیم به میدان آمد و علاوه بر تأیید حکم دادگاه علیه معروفی نفرت حکومت را از کل جریان مطبوعات آزادیخواه و مترقی که زیر تیغ سانور اسلامی همچنان به زندگی خود ادامه می‌دهد نشان داد و مدعی شد که این مطبوعات شعور استفاده از آنچه او آنرا «آزادی»

بدتر، مدیر مسئول از ترس اینکه شلاق نخورد، زندان نرود و امتیازش لغو نشود در حقیقت مجبور است که همه چیز را مطابق سلیقه‌ی عجیب و غریبی که الان بر مساله کتاب حاکم است، اعمال کند».

در همین رابطه کانون نویسندگان ایران در تبعید، شمار بسیاری از سازمانهای سیاسی و نهادهای دمکراتیک ایرانی در خارج از کشور همبستگی خود را با گردانندگان نشریه گردون اعلام داشته و چگونگی محاکمه این نشریه را در افکار بین‌المللی منعکس نمودند. بازتاب گسترده موج اعتراضات نسبت به این حکم ارتجاعی، گردانندگان رژیم را به تکاپوی مسخره و رسوائی آوری کشاند که از آن میان می‌توان به دو مصاحبه معاون وزارت ارشاد رژیم اشاره کرد، در نخستین مصاحبه که همزمان با حضور مسئول کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در تهران انجام گرفت، نماینده دولت در عین تأیید اتهامات وارده به مجله‌ی گردون گفت مجازات شلاق برای جرایم مطبوعاتی مناسب نیست. روز بعد طی مصاحبه‌ای با کیهان هوانی محمد جواد سعید رئیس دادگاه شعبه ۳۴ عمومی تهران با تأکید بر حکم صادره در مورد اظهارات معاون وزارت ارشاد مبنی بر نامناسب بودن حکم شلاق برای یک عنصر مطبوعاتی گفت: «این اظهار نظر از دید یک نفر که حقوقدان نیست و فقط از دید اجتماعی مساله را بررسی می‌کند شاید درست باشد، اما از نظر دادگاه شخصیت مجرم هیچ تأثیری در تعیین میزان مجازات وی ندارد» وی ادامه داد که:

«مجله گردون آثاری از صادق چوبک را که سراسر وهن به ساحت پروردگار است تبلیغ کرده بود، تبلیغ سنگ صبور چوبک به دلیل فحاشی به مقدسات در آن اعتراض گسترده‌ای را در محافل فرهنگی برانگیخت و شکایاتی در این مورد تسلیم دادگاه شد.» محمد جواد سعید در گفتگو با کیهان هوانی در مورد دلیل صدور این

سویک مورد از پاسخ‌ها به مشکلاتی مربوط می‌شد که دولت ایجاد کرده است، به عنوان نمونه خانمی ۳۲ ساله گفته است: «... کارگزاران دولتی تا از شر یک مشکل رها نشده‌ایم مشکل دیگری به وجود می‌آورند، قوانین دائماً تغییر می‌کند، ما تازه ازدواج کرده‌ایم، هنوز خودمان را با قیمت جدید شامپو و صابون عادت نداده می‌بینیم پول برف و آب گران می‌شود، به این عادت می‌کنیم سرورکله هزینه تلفن و پست از راه می‌رسد، دائماً باید بدویم برای حل مشکلات. یکی دوتا نیست. می‌خواهیم کتاب بخوانیم، مطبوعات بخوانیم، قیمت‌ها ما را می‌نرساند. جایی برای گردش و تفریح نداریم، اصلاً تفریح ما چیست؟ سفر. هزینه سفر آنچنان زیاد شده که برای یکبار هم جراتمان را از دست داده‌ایم. حتا در مورد کار هم امنیت نداریم. با هر بهانه کوچکی ممکن است کارمان را از دست بدهیم. سری به اداره کار بزنید،

یک وقتی اگر کارگر و یا کارمندی بیکار می‌شد وزارت کار حامی بی‌چون و چرای کارگر بود. حالا همان اداره و با همان سیستم، طرف کارفرما را می‌گیرد. در اجرای قوانین فاطمیت نیست. جای حمایت قانونی را پول و پارتی گرفته، این همان موردی است که در رسانه‌های گروهی هم به کزات پنیامسون آن بحث شده. جامعه در یک حالت پرخاش‌گری پنهان قرار گرفته. هرکس سعی می‌کند یک جوروی به حق دیگری تجاوز کند. همدلی نیست. مطلبی که حالا ذهنم را به خود مشغول کرده همین ناهمبانی و جدایی از همدیگر است، دستی پنهان اتحاد ما را از بین برده، در جمع امانت‌هاییم...»

برای درک و اهمیت این خبر، خبر دیگری را منتشر می‌کنیم: «نیراز کتاب در پنج ماهه سال جاری ۴۰ درصد پایین آمده و فروش فیلم‌های سینمایی

خوانند ندارد و بهمین دلیل لازم می‌شود از ادامه کار نشریه‌ای جلوگیری شود. گردهمایی چماقداران رژیم تحت عنوان خانواده شهدا و جانبازان و انجمن حقوقدانان اسلامی (شامل بازجویان و شکنجه گران و حکام شرع) از حکم «دادگاه اسلامی» حمایت کرده و آنرا در مسیر تحقق منویات رهبر انقلاب اسلامی مبنی بر مقابله با شیخون فرهنگی دشمنان اسلام و انقلاب» می‌خوانند.

سازمان عفو بین‌المللی طی نامه‌ای به مقامات رژیم نسبت به مجازات‌های شلاق و زندان و محرومیت از حق نوشتن برای عباس معروفی و توقیف نشریه گردون اعتراض کرد و کنوانسیون‌های بین‌المللی را در رابطه با منع شکنجه به دولت جمهوری اسلامی گوشزد نمود. آخرین خبر حاکی از آن است که معروفی توسط وکیل مدافع خویش حمید مصدق به حکم صادره اعتراض نموده و خواستار رسیدگی به پرونده در دادگاه تجدیدنظر شده است.

به نصف سال گذشته رسیده است...»

تصویر شهر پر از مأمور و پاسبان و نگهبان، خودبه‌خود در آدمی عدم امنیت را نداعی می‌کند، هرکس از خود می‌پرسد چه خبر شده؟ چرا این همه ماشین‌ها را واری می‌کنند؟ چرا سرگذرها مأمور گذاشته‌اند؟ چرا راه را بسته‌اند؟... آن هم در روزگاری که تیر روزنامه‌ها می‌گوید ۳۰۰ قلم دارو از لیست بیمه حذف شد. و مهم‌ترین اقلام حذف شده مربوط به داروهای ویژه بیماران هموفیلی، تسالاسمی، سرطانی و داروهای گران‌قیمت است. و باز می‌خوانی: نیمسار سیف‌اللهی فرمانده نیروهای انتظامی اعلام کرد: ۲۶ هزار نفر معتاد و ۱۴ هزار قاچاقچی از اول سال جاری دستگیر شده‌اند. ۱۰۴ شبکه قاچاق مواد مخدر... متلاشی شده است.

و باز می‌بینی که همزمان با دادگاه اختلاس بانک صادرات، یک اختلاس دیگر، یک اختلاس دیگر، یک اختلاس دیگر.

مصاحبه محمد اعظمی با آقای عبدالله حسن زاده دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران

آقای عبدالله حسن زاده در سال ۱۳۱۷ در منطقه سردشت متولد شده است. در سال ۱۳۳۲ در سن ۱۵ سالگی به حزب دمکرات کردستان می پیوندد. در کنفرانس دوم حزب که در تابستان ۱۳۴۸ برگزار شد به عضویت کمیته مرکزی حزب انتخاب می شود دو سال بعد یعنی در سال ۱۳۵۰ در جریان کنفرانس سوم حزب مجدداً برای کمیته مرکزی و از طرف کمیته مرکزی، برای دفتر سیاسی حزب برگزیده می شود. از این تاریخ به بعد (بجز در کنگره هشتم که نامزد کمیته مرکزی نمی شود) هم بعنوان عضو کمیته مرکزی و هم عضو دفتر سیاسی انتخاب شده است. رفیق حسن زاده در کنگره ششم و هشتم نیز بعنوان جانشین دبیر کل یعنی جانشین دکتر قاسملو انتخاب شده است.

آقای حسن زاده به سه زبان عربی، کردی و فارسی مسلط است بویژه در زبان کردی قلم توانائی دارد. او هم در زمینه نویسندگی و هم در کار ترجمه دارای آثار متعددی است.

مراسم استقبال حاضر نشوند سهمیه گزائیل آنها قطع می شود. روی تعدادی از این تراکتورها (حدود ۸۰۰ تراکتور) تابلوهائی نصب شده بود که روی آنها نوشته بودند «رفسنجانی به شهر ما خوش آمدید». اگر این ساختگی نبود چرا روی همه این تابلوها یک جمله یکسان نوشته شده بود؟ بعدها هم شنیدیم که صف نزدیک تریبون رفسنجانی همه از افراد وابسته بخودشان بودند یعنی پاسداران و باصطلاح جانبازان انقلاب. بعد از اینها دانش آموزان مدارس قرار داشتند که همگی بدون استثنا و با دقت بازرسی شده بودند. همه اینها نشاندهنده یک استقبال ساختگی است. جدا از اینها، اساساً اینگونه استقبال کردنها نشان از دیکتاتوری دارد. شما در کجای دنیا دیده یا شنیده اید، وقتی رئیس جمهور یک مملکت برای بازدید یک شهر می رود، مردم کار و کاسبی خود را تعطیل کنند تا به استقبال رئیس جمهورشان بروند.

الف- آیا رژیم برای جذب مردم کردستان و جلوگیری از گسترش مبارزات آنها، برنامه و تسهیلات اقتصادی و سیاسی خاصی را در دستور گذاشته است؟

ج- از مدتها پیش جمهوری اسلامی اعلام کرده است که چون در کردستان امنیت وجود ندارد، نمی توانیم برنامه عمرانی و آبادانی پیاده کنیم. ولی حالا گویا امنیت برای آنها تامین شده است. ظاهراً دیگر بهانه ای برای پیاده کردن این برنامه ها باقی نمانده است. علیرغم این ادعا جز پاره ای از برنامه های عمومی مثل راه سازی که عمدتاً جنبه نظامی دارد و کمی هم شبکه آب و برق رسانی که بیشتر شده است، هیچ برنامه زیربنائی در کردستان در دست اجرا نیست. مقامات رژیم بر خلاف ادعایشان بصورت غیر علنی تصمیم گرفته اند که به کردها اجازه راه اندازی پروژه های اقتصادی بیش از ۷ میلیون تومان ندهند. (کردها فقط حق دارند در مناطق دیگری غیر از کردستان سرمایه گذاری کنند)، بنابراین تاکید می کنم که هیچگونه پروژه اقتصادی زیربنائی در کردستان راه اندازی نشده است و مردم کردستان همچنان بخشی از محروم ترین مردم ایران هستند.

الف- اخیراً رژیم مجدداً اقدام به کوچ دادن

ولی اوضاع سیاسی در کردستان در مقایسه با سالهای گذشته تغییر محسوسی نکرده است بجز اینکه در نتیجه تحولات منطقه ای فشارهای بیشتری به ما وارد شده است، که پیشرفت کارها را مشکلتر نموده است. البته در کردستان بیشتر از سایر نقاط ایران ترسها فرو ریخته و مردم تا حدودی در مقابل زورگویی های مامورین رژیم ایستادگی می کنند و این را من نویدی برای پیروزی مبارزات مردم کردستان و مردم سراسر ایران می دانم.

الف- اخیراً رفسنجانی سفری به منطقه کردستان داشته است. رسانه های عمومی وابسته به شدت تبلیغات وسیعی پیرامون استقبال مردم کردستان از رفسنجانی، به راه انداختند. این جار و جنجالها تا چه حد واقعی است؟

ج- البته خود رفسنجانی در مهاباد گفت بیائید ببینید که مردم کردستان چگونه از رئیس جمهورشان استقبال می کنند. لابد این استقبال برای قدردانی از اعدام ۵۹ جوانی بود که در یک روز توسط همین رژیم بجوخه مرگ سپرده شدند یا بخاطر تشکر از بتوپ بستن شهر صورت گرفت که در سال ۵۹ ظرف یک هفته باعث کشته شدن ۴۵۰ نفر از مردم بی گناه شد!!

اما واقعیت اینست که از رفسنجانی استقبالی در شهرهای مهاباد، بوکان، پیرانشهر و سردشت بعمل آمد، ولی استقبالی کاملاً ساختگی که توسط کارگزاران خود رژیم سازماندهی شده بود. من شخصاً فیلم استقبال از رئیس جمهور در مهاباد را دیدم و این فیلم را به تعدادی از اعضاء و پیشمرگان حزب که مهابادی بودند، نشان دادیم اولاً یک نفر سرشناس مهابادی در میان استقبال کنندگان بی چشم نمی خورد. استقبال کنندگان از عناصر مطمئن وابسته به رژیم بودند. ثانیاً صحنه گلباران کاملاً ساختگی بود. نمایش گلباران ماشین رفسنجانی در مسافتی حدود ۱۰۰ متر صورت گرفت. این گلها هم بدون استثنا از یک نوع گل گلابیل بودند که یک شاخه اش در کردستان وجود ندارد. سه نفر را نیز از قیل روی سقف ماشین نشانده بودند با چوبهای یکسان در دست تا گلها را از جلو شیشه ماشین رئیس جمهور کنار بزنند. یا مثلاً در بوکان به رانندگان تراکتور اعلام کرده بودند که اگر در

اعظمی (الف)- ضمن تبریک بمناسبت انتخاب شایسته شما بعنوان دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران و با این آرزو که سیاستهای درست حزب که هسته اصلی اش دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان است بتواند قاطع تر پیش رود، می خواستیم در مورد اوضاع سیاسی کردستان ایران نظرتان را جویا شویم و ببینیم اوضاع سیاسی در کردستان نسبت به دو، سه سال پیش چه تغییراتی کرده است.

حسن زاده (ج)- با تشکر از محبتهای شما باید بگویم که اساس سیاستهای حزب دمکرات در کنگره دهم تغییر نکرده و حزب ما همچنان شعار معروف خودش یعنی دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان، را دنبال می کند. موفقیت مبارزه ما و شانس تحقق این شعار بستگی دارد به اولاً مبارزات حزب دمکرات و مردم کردستان ثانیاً همکاری و همدلی سایر نیروهای دمکراتیک و ترقیخواه در سراسر ایران. امیدواریم مبارزه مشترکمان تداوم یابد تا در سایه مبارزه مجموعه نیروهای دمکراتیک، کشورمان از وضعیتی که به آن گرفتار شده است، رها گردد.

اوضاع سیاسی کردستان، بطور کلی، بخشی از اوضاع سیاسی در ایران است. در سراسر ایران از جمله در کردستان یک سیستم خیلی متمرکز دولتی برقرار است. از مجموعه آزادیهای سیاسی، فردی و اجتماعی خبری نیست و مردم در یک زندان بزرگ مشغول زندگی هستند. اما از آنجا که در کردستان از طرفی یک مبارزه مردمی و از طرف دیگر مبارزه مسلحانه پارتیزانی در جریان است، رژیم نتوانسته است سیاستهای ارتجاعی خود را بطور کامل پیاده کند. برای نمونه حجاب اسلامی که رژیم تقریباً در اغلب مناطق بر زنان ما تحمیل کرده است هنوز نتوانسته است آنرا در کردستان پیاده کند. اصلاً نیز مجلس قانونی تصویب کرد که در مراسم عروسی زنان و مردان حق ندارند با هم عکس فامیلی بگیرند. حال آنکه در کردستان مرد و زن در کنار هم می رقصند. یعنی رژیم نتوانسته سیاستهای اختناق آمیزش را بمردم کردستان تحمیل کند.

چنین شرایطی آیا فکر می کنید سیاست پیشنهادی شما که بگونه ای شرکت در انتخابات را مدنظر قرار می دهد، با سطح کنونی مبارزه مردم و اوضاع احوال حاکمیت و جامعه هم خوانی دارد؟

ح- اولاً من نگفتم در انتخابات شرکت می کنیم بلکه گفتیم مردم می گویند که شرکت نکنند ولی اگر مجبور شدند بخاطر مسائل اجتماعی شرکت کنند، آنوقت با شرکت خود دهن کجی به رژیم بکنند، برای نمونه در انتخابات ریاست جمهوری، توکلی را کسی نمی شناخت ولی چون ما گفته بودیم به رفسنجانی رای ندهید، توکلی در کردستان رای بیشتری می آورد و مردم به رفسنجانی رای ندادند. اما در رابطه با برهم زدن انتخابات باید بگویم که متأسفانه چنین امکانی در حال حاضر وجود ندارد. چون رژیم در روزهای انتخابات نیروهایش را بسیج کرده به حال آماده باش نگه میدارد. در این شرایط درگیر شدن با نیروهای رژیم بخصوص در نقاطی غیر از کردستان واقعی نیست. جالب اینجاست که این شعار را کسانی پیش می کشند که از سوئی خشونت را نفی می کنند و از سوی دیگر می خواهند انتخابات را برهم بزنند. آخر با سفارش و حرف انتخابات بهم زده نمی شود. نمی توان خشونت را نفی و محکوم کرد، در عین حال شعاری را پیش کشید که نتیجه عملیش درگیری با رژیم است. من فکر می کنم رژیم در این خیمه شب بازی که نام انتخابات بر آن نهاده است افراد شرکت کننده را چشمگیرتر اعلام کند.

الف- البته رژیم همیشه تلاش می کند که رقم شرکت کنندگان را بشکل غلو آمیزی بالا نشان دهد. ولی علیرغم این، در انتخابات ریاست جمهوری گذشته، تعداد تحریم کنندگان بقدری زیاد بود که آنها با همه عوامفربیششان نتوانستند آنرا نادیده بگیرند. بنا به اعتراف سردمداران حکومت، بیش از ۳۰ درصد از مردم در این انتخابات شرکت نکردند. امروز رژیم وضعی بمراتب بدتر از گذشته دارد تا جائیکه حتی برخی از حکومتیان نیز که از قدرت کنار گذاشته شده اند ممکن است در انتخابات مجلس شرکت نکنند. در چنین شرایطی ما نباید تاکتیکهایمان از سطح متوسط مبارزه مردم پالین تر باشد. در نانی همانطور که شما مطرح کردید برخی از نیروها که شعار برهم زدن انتخابات را می دهند در تناقضی گرفتارند. از طرفی آنها از هر نوع خشونت مردم در مقابل رژیم هراسانند و حق دفاع عادلانه آنها را نیز محکوم می کنند از طرف دیگر شعاری را مطرح میکنند که نتیجه اش به خشونت کشیده میشود. ولی بجز اینها، در میان اپوزیسیون ترقیخواه نیز هستند نیروهایی که قهر و خشونت را در مقابل

کدام از این جناحها که غالب شوند وضعیت عمومی در اساس تغییری نمی کند.

در رابطه با سیاست حزب در قبایل انتخابات هم باید بگویم علیرغم نمایشی بودن و آزاد نبودن انتخابات، ما معتقدیم که سیاست تحریم انتخابات بفتح جمهوری اسلامی تمام می شود. چون جمهوری اسلامی شرکت در این انتخابات را با زندگی مردم و حقوق اجتماعیشان گره زده است. مثلاً کسی که شناسنامه اش مهر انتخابات نخورده باشد، حقوق اجتماعیش را از دست می دهد. نه می تواند بچه اش را بدانشگاه بفرستد، نه می تواند خانه یا زمین بخرد. حتی روستائینی که در انتخابات شرکت نمی کنند حق خرید گاو زائیل تراکتورشان را به نرخ رسمی از دست می دهند. با این وضعیت اگر ما انتخابات را تحریم کنیم مردم بخاطر زندگی خودشان به اجبار شرکت می کنند و این اتوئی بدست رژیم می دهد. اصولاً تحریم انتخابات در کشوری که آزادی وجود دارد معنی پیدا می کند. وقتی مردم حتی حق این را ندارند که خود تصمیم بگیرند که شرکت کنند یا نه، آنوقت صحبت از تحریم انتخابات ناوارد خواهد بود. البته تصمیم حزب را برای شرکت در انتخابات، دفتر سیاسی و کمیته مرکزی می گیرند. ولی من فکر می کنم که این بار هم مثل دفعات پیش تا کییک ما این خواهد بود که بمردم بگوئیم تا آنجا که ممکن است در انتخابات شرکت نکنید ولی اگر هم مجبورید که شرکت کنید طوری عمل نمایند که رژیم نتواند از آن سوء استفاده کند مثلاً به کسانی رای بدهید که در لیست کاندیداها نیستند. ما یکبار از مردم خواستیم که در انتخابات به خودمختاری رای بدهند. بعدها متوجه شدیم که در مهاباد ۱۰ هزار نفر به خودمختاری رای داده بودند. شاید اگر چنین تاکتیکهایی اتخاذ کنیم موثرتر باشد.

الف- سیاست تحریم در واقع به ارزیابی نیروی تحریم کننده از اوضاع احوال سیاسی جامعه برمی گردد. با گسترش مبارزه مردم علیه رژیم، در مقطعی مردم نه تنها از مال که از جان خود نیز برای دگرگونی جامعه مایه می گذارند. اکنون مردم بقول خودتان تا حدی «ترسشان فرو ریخته» و هر چه که می گذرد بر تعداد کسانی که از سیاستهای مستبدانه رژیم به تنگ آمده اند، افزوده می شود. و این در حالیست که دامنه کنترل از طریق مهر شناسنامه و کوپن مواد غذایی نسبت به قبل کمتر شده است. مهتر از اینها، نیروی پیشرو نباید سیاستهایش را صرفاً بر اساس لحظه و روانشناسی مردم در مقطع اتخاذ کند بلکه باید با دیدن اوضاع احوال مقطعی، اصولیتها و چشم انداز آینده را نیز در اتخاذ سیاستش در نظر بگیرد. امروز وضع بگونه ایست که حتی برخی لیبرالها که تاکنون سکوت کرده بودند، سیاستی فراتر از تحریم را مطرح می کنند و در مواردی از برهم زدن انتخابات صحبت به میان می آورند. در

بخشی از مردم روستاهای کردستان کرده است. وسعت این اقدامات تا چه اندازه است؟

ح- البته این سیاست تبعید و کوچ دادن روستاییها، سیاست جدیدی نیست. طرف ۷-۸ سال گذشته حدود ۳ روستا نه فقط در مناطق مرزی (که گویا بخاطر جلوگیری از نفوذ ضدانقلاب تخلیه می شدند) بلکه، روستاهایی در عمق خاک کردستان تخریب شده است. این روستاها عموماً در مناطق ارومیه، مهاباد، دیواندره و مریوان قرار داشتند. امسال نیز رژیم در نظر داشت در فصل زمستان یکی از روستاهای سردشت را تخلیه و تخریب کند که به علت مقاومت مردم مجبور شد عقب نشینی کند.

الف- رژیم چه برنامه ای برای اسکان روستائیان کوچ داده شده دارد؟

ح- معمولاً وقتی که مردم را کوچ می دهند نه به آنها خسارتی می پردازند و نه به آنها می گویند که کجا بروند. فقط آنها باید کوچ کنند. اینکه کجا بروند بخودشان مربوط است.

الف- اگر موافقت موضوع را عوض کنیم، تا دو ماه دیگر انتخابات مجلس شروع می شود. اختلافات جناحهای رژیم در مقطع این انتخابات حادث شده است. ماجرای بیانیه ۱۶ نفر از وزراء و معاونان رفسنجانی و حمایت ضمنی رفسنجانی از آن و اعلام سرپوشیده یک انشعاب و سپس بدنبال ملاقات با خامنه ای، رد کردن موضوع انشعاب از طرف رفسنجانی و... همگی دال بر شدت بحران و نشاندهنده حدت اختلافات جناحهای درونی حکومت است. می خواستیم بدانیم نظرتان در مورد اختلافات جناحها و سیاست حزب در رابطه با انتخابات چیست؟

ح- بنظر من انتخابات دوره پنجم مجلس از نوع همان انتخاباتی است که در طی ۱۷ سال حاکمیت جمهوری اسلامی تجربه کرده ایم. ما فکر می کنیم این انتخابات مثل انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی در دوره های گذشته انتخاباتی آزاد نیست و نمی تواند باشد. اصولاً انتخابات آزاد در ایران به معنای نفی ماهیت جمهوری اسلامی است. فاجعه اینجاست که این رژیم حتی قوانین ارتجاعی خودش را زیر پا می گذارد. تازه اگر به قوانین خودش پایبند باشد، بالای سر مجلس که قاعداً کارش قانونگذاریست شورای نگهبان قرار دارد که قادر است همه مصوبات مجلس را رد کند. و بالاتر از آن نیز خدا برکت بدهد ولی فقیه نشسته که او هم می تواند تصمیمات شورای نگهبان را وتو کند. با این وضعیت صحبت از انتخابات آزاد در حکومت جمهوری اسلامی جز خیالیابی، مفهوم دیگری ندارد. اما در رابطه با اختلاف جناحها انکار نمی توان کرد که در حاکمیت جناح بندیهای وجود دارد و من بارها تاکید کرده ام که اختلاف آنها بر سر دمکراسی نیست. دعوی آنها بر سر باصطلاح «لحاف ملاست»، هر

خشونت رژیم درست می‌دانند اما موضع تحریم و بعضاً برهم زدن انتخابات را دارند.

ح- علیرغم اینکه علاقه‌ای به طرح این مساله ندارم ولی مجبورم بگویم که این نیروها نیز عملاً در مبارزه از این روش مورد تائیدشان استفاده نمی‌کنند. شاید نیرویش را ندارند، که در این صورت هم نمی‌توانند شعارشان را عملی کنند.

الف- با اجازه شما می‌خواهم حول یکی از مهمترین مصوبات کنگره حزب از شما سؤال کنیم. سیاست کنگره دهم در قبال بخشی از نیروهای حزب که پس از کنگره هشتم جدا شده و تحت عنوان حزب دمکرات کردستان ایران (رهبری انقلابی)، اعلام موضع نمودند تغییر کرده است. می‌خواستیم بدانیم چه عواملی باعث تغییر این سیاست شده است؟

ح- کنگره دهم حزب در این مورد اعلام نمود که مسئله آن عده از اعضا حزب که بعد از کنگره هشتم از حزب بریده‌اند، یک مشکل فکری و سیاسی برای حزب دمکرات کردستان ایران و جنبش خلق کرد در کردستان ایران بوجود آورده است. بهمین دلیل کنگره توصیه می‌کند که کمیته مرکزی منتخب کنگره دهم برای حل این اختلافات قدم بردارد و از طریق مذاکرات مسالمت‌آمیز سعی کند که به این دو دستگی‌ها پایان دهد. بدون شک این یک چرخش در سیاست حزب است. و کنگره ما شجاعانه با این مساله برخورد نمود. این واقعیتی است که هم ما در حزب دمکرات کردستان ایران و هم دوستانی که از حزب بریده‌اند، دچار اشتباهاتی شده‌ایم. نفس بردن این عده رفقا از حزب یک اقدام اشتباه‌آمیز بود. آنها در کنگره شرکت کردند، صلاحیتش را قبول داشتند و در تصمیمات سهیم بودند. ولی بعد از کنگره از یکی از تصمیمات آن سرپیچی کردند. این واقعیتی است که در جریان کنگره بر سر نحوه انتخابات اختلاف بوجود آمد. ولی بالاخره بعد از سه روز بحث یک شیوه از انتخابات با دو سوم آراء به تصویب رسید. بعد بر اساس همین شیوه، لیستی به رای گذاشته شد که تصادفاً فقط ۵۱ درصد از شرکت‌کنندگان به آن رای مثبت دادند.

هم سرپیچی رفقا از تصمیمات حزب و هم واکنش بعدی ما هر دو اشتباه بودند. اما در رابطه با اینکه چه عاملی باعث تغییر سیاستمان شد باید بگویم فکر میکنم کشورما در آستانه تغییراتی قرار دارد که چند و چونش را نمیتوان پیش بینی کرد. برای آنکه در حال وقوع پیوستن چنین تغییراتی دچار سردرگمی و بی‌تکلیفی نشویم، باید از همین حالا به فکر تحکیم صفوف مبارزین و برنامه ریزی برای آینده باشیم. اختلاف و چند دستگی در میان صفوف اپوزیسیون ایران در گذشته فرصتهای زیادی را ضایع کرده است. برای پرهیز از تکرار این پدیده، هم در سطح

کردستان و هم در سطح سرتاسری، ضرورت دارد که نیروهای اپوزیسیون سعی کنند تا سرحد امکان اختلاف‌فایشان را کنار بگذارند و در صدد پیشبرد مبارزه ای متحد و یکپارچه برآیند. تلاش در راه حل اختلافات با همسنگران سابقمان در حزب دمکرات را باید از همین زاویه نگاه کرد.

الف- ما روحیه وحدت‌طلبانه کنگره دهم را درست و قابل تحسین می‌دانیم. ولی این روحیه زمانیکه با روشی منطقی همراه شود امکان همکاری و نهایتاً وحدت صفوف حزب را تامین می‌کند. در این رابطه سوالاتی داریم که خواهش می‌کنیم نظر حزب و چنانچه بهر دلیل حزب اظهار نظر نکرده است، نظر شخصی خودتان را بفرمائید.

یکی از موضوعاتی که بهر حال دستاویزی برای جدایی شد، لیست فیکس بود. آیا بنظر شما دادن لیست فیکس صحیح بود؟

ح- اینکه لیست فیکس صحیح بود یا مشروع، دو موضوع است. لیست فیکس مشروع بود چون در کنگره‌ای دمکراتیک روی آن تصمیم‌گیری شده بود. همانطور که کنگره می‌تواند نام حزب را تغییر دهد، برنامه را اصلاح کند و یا حتی حزب را منحل کند، می‌تواند روی نحوه انتخابات نیز تصمیم بگیرد. بنابراین چنین مصوبه‌ای مثل تمامی مصوبات، مشروع و لازم‌الاجراست. ولی ما علیرغم اینکه اعلام نکردیم لیست فیکس اشتباه بوده، بعد از کنگره هشتم نیز هرگز از چنین روشی استفاده نکردیم و این به معنی اینست که ما فکر کردیم در جامعه کردستان و احزابی نظیر ما در حال حاضر شیوه درستی برای انتخابات نیست. اما لیست فیکس در بسیاری از احزاب در کشورهای دمکراتیک برای انتخابات مورد استفاده قرار می‌گیرد.

الف- قطعی‌نگری یکی از ویژگیهای تفکر نیروهای چپ و ترقیخواه ایران در گذشته بوده است. یکی از عوارض این تفکر زیگراگهای تند در تصمیمات سیاسی است. حزب دمکرات نیز که از این مجموعه مستثنی نیست در قبال نیروهای جدا شده‌اش بهمین گونه عمل کرد. یعنی از سیاستی که به جنگ منجر شد، امروز به سیاست وحدت صفوف حزب رسیده است. با توجه به اینکه سیاست گذشته حزب که به جنگ منتهی گردید، عواقب زیانباری روی تک تک اعضای و پیشمرگان حزب بجا گذاشته است آیا آن سیاست مورد نقد حزب قرار گرفته است؟

ح- وقتی یک حزب سیاستش را تغییر می‌دهد، خودبخود بمعنی اینست که فکر میکند سیاست قبلی دارای اشکالاتی بوده است. من نمی‌خواهم وارد این مساله بشوم که ما چه ایراداتی داشته‌ایم و یا به دوستان جدا شده‌امان چه انتقاداتی وارد است. بطور کلی تصحیح اشتباهات یک پیروزی است و پذیرش اشتباه یک شجاعت اخلاقی و سیاسی می‌خواهد. من این حرکت را

حرکتی شجاعانه و مسئولانه می‌دانم و امیدوارم که همه جریانهای سیاسی این شجاعت را داشته باشند که به گذشته‌اشان برخورد انتقادی بکنند. من یک حزب با سابقه را سراغ دارم که اگر امروز هم از اعضای آن سؤال کنید، جوایشان این خواهد بود در تمام زندگی سیاسیشان مرتکب هیچ اشتباهی نشده‌اند در حالیکه همه می‌دانند که آنها چقدر اشتباه داشته‌اند.

الف- ما هم موافقم، تغییر یک سیاست علی‌القاعده به معنی داشتن نقدی به آن سیاست که این خود مستلزم داشتن شجاعت است. ولی اعلام علنی انتقاد تضمینی است برای استمرار و نهادی کردن آن شجاعت و اتخاذ تصمیمات مسئولانه‌تر، و مهمتر از همه اینها علنیت جزء تفکیک‌ناپذیر دمکراسی است. بنابر این آیا دلیلی وجود داشته که این سیاست جدید و نقد آن علنی نشده است؟

ح- من شخصاً از نقد علنی اشتباهات گذشته ابائی ندارم، فکر می‌کنم که باعث تقویت حزب می‌شود. ولی شاید همه‌ی دوستان ما در حزب و مخصوصاً رفقایانی که از حزب بریده‌اند مثل من فکر نکنند و برایشان مشکل باشد که اعلام کنند جدا شدنشان اشتباه بوده است. بهمین دلیل نباید آنها را مجبور کرد که علناً اعلام کنند ولی باید دید عملاً سیاستشان را تغییر می‌دهند یا نه.

الف- اهمیت این مساله در این است که نیروهایی در جنبش وجود دارند که سیاستشان را تغییر می‌دهند و بعد مدعی می‌شوند که هم سیاست گذشته‌اشان درست بوده و هم سیاست کنونی‌شان صحیح می‌باشد. بنابراین ضروریست جهت رفع ابهامات اینگونه نقدها علنی شده و در معرض قضاوت جنبش قرار گیرد.

اما می‌خواستیم بدانیم نقاط اشتراکی که منجر به تصمیم اخیرتان برای وحدت صفوف حزب شده چیست و مهمترین مانعی که باید از سر راه برداشته شود کدام است؟

ح- راستش را بخواهید ما با این رفقا اختلافات سیاسی اساسی نداریم و از اول هم نداشتیم مثلاً در کنگره هشتم تمام مصوبات سیاسی کنگره به اتفاق آراء بود. گزارش کمیته مرکزی به کنگره، تغییراتی که در برنامه و اساسنامه صورت گرفت و حتی پیامها و قطعنامه‌هایی که در کنگره به تصویب رسید همه به اتفاق آراء بود. در جایی هم که اختلاف وجود داشت، دو طرف در دو جناح نبودند. عده‌ای از آن رفقا با عده‌ای از ما با یک موضوع مخالف بودند. بیشتر اختلاف بر سر روش مبارزه بود. حالا مهمترین مانع ما روانی است و من اسم آنرا مشکلات و موانع روانی می‌گذارم. درست است که این دوستان موادی از برنامه حزب را تغییر داده‌اند ولی در گفتگو‌هایی که داشته‌ایم مشخص شده است که مشکل اساسی نداریم و با همدیگر

بر سر همان شعارهای اصلی حزب می‌توانیم همکاری کنیم. در واقع اگر بخواهم صریح سخن بگویم ما به یک شجاعت اخلاقی نیاز داریم تا تصمیماتی بنفع جنبش و مردم کردستان اتخاذ کنیم.

الف- همانطور که شما توضیح دادید و حزب دمکرات نیز اعلام نمود، آتموقع اختلاف سیاسی وجود نداشته است ولی رفقای رهبری انقلابی مدعی اختلافاتی بودند که البته در کنگره هشتم هیچوقت طرح نکردند ولی بعداً تحت عنوان ده ماده منتشر نمودند. بعضی از این سیاستها را که بعنوان اختلاف طرح کردند، بعداً از جانب خود آنها هم پیگیری نشد ولی مسائل جدیدی در جریان فعالیت آنها پیش آمد که با سیاستهای حزب دمکرات مغایرت مشخصی دارند. از جمله نزدیکی آنها با مجاهدین و شورای ملی مقاومت. بخصوص بعد از تصمیمی که کنگره دهم در جهت وحدت اتخاذ کرد، فعالیتهای جدیدی از طرف مجاهدین که یک طرف قضیه هستند و استقبال از طرف رهبری انقلابی که طرف دیگر قضیه است، بچشم می‌خورد. آیا بنظر شما این فعالیتهایی که امروزه در رابطه با شورای ملی مقاومت صورت می‌گیرد (مصاحبه‌ها، دیدارها و بخصوص مضمون گفتگوها روی موضوعی که تحت عنوان مذاکره با رژیم که جزء مواد ده گانه نیز بود) مانعی در جهت این وحدت ایجاد نکرده و اشکالاتی برای پیشبرد وحدت به وجود نیآورده است؟

ح- همانطور که قبلاً طرح کردم فقط مانع روانی وجود دارد. من فکر نمی‌کنم مانع سیاسی وجود داشته باشد. ابتدا فکر می‌کردیم اختلافی در شعار مرکزیمان وجود دارد ولی در گفتگو با آنها معلوم شد که اختلافی نیست. اما در رابطه با مذاکره باید تاکید کنم که اختلاف ما با دوستان مجاهد آن زمان در رابطه با مذاکره نبود چون هیچوقت بین ما و دولت مرکزی مذاکره‌ای صورت نگرفت. آنچه‌ای که مجاهدین علم کردند یک ملاقاتی مقدماتی بود. و در آتموقع رژیم ادعا کرده بود برای حل مساله کردستان می‌خواهند با حزب مذاکره کنند. ولی در ملاقات معلوم شد آنها بدنبال دو نفر از مزدورانشان بودند که گویا در جنگ کشته شده بودند. اینرا ما خودمان به مجاهدین گفتیم. اختلاف واقعی ما با مجاهدین بر سر حق مذاکره بود. ما می‌گفتیم و حالا هم می‌گوئیم وقتی نیرویی درگیر یک مبارزه است و تمامی الزامات آن مبارزه را تامین می‌کند، حق دارد در رابطه با سرنوشت مبارزه‌ای که پیش می‌برد، تصمیم بگیرد. ما آنزمان گفتیم اگر شورای ملی مقاومت هزینه، نبرد و اسلحه این مبارزه را تامین کند آنوقت ما حق مذاکره نداریم مگر با توافق شورا. حالا هم اگر قرار باشد ما در ایران یا در کردستان جبهه‌ای داشته باشیم طبیعی

است که تصمیم‌گیری در رابطه با سرنوشت مبارزه حق جبهه است. ولی مشکل ما در گذشته این بود که مجاهدین می‌خواستند ما تمام الزامات مبارزه کردستان را به تنهایی بدوش بگیریم ولی در رابطه با سرنوشت این مبارزه آنها تصمیم بگیرند. در اینجا من از فرصت استفاده می‌کنم و اعلام می‌کنم که اکنون هیچگونه مذاکره‌ای با رژیم جمهوری اسلامی نداریم و در نظر نداریم که در آینده نیز داشته باشیم. این یک بار برای همیشه باید ثبت شود. ولی باز هم تاکید می‌کنم در رابطه با مساله کردستان اگر دولت مرکزی خواست با نمایندگان خلق کرد مذاکره بکند، این را حق حزب می‌دانیم که در موردش تصمیم بگیرد. و این مساله نه به مجاهدین و نه به هیچ سازمان دیگری مربوط نیست.

د- رابطه با روابط دوستانی که از حزب بریده‌اند با مجاهدین نیز باید بگویم که در حال حاضر آنها یک سازمان مستقلی هستند و حق دارند با سازمان مجاهدین و یا هر سازمان دیگری مذاکره و دوستی داشته باشند. ولی اگر به این نتیجه رسیدیم که هر دو طرف در یک حزب فعالیت کنیم، آنوقت حزب تصمیم خواهد گرفت که با مجاهدین رابطه داشته باشد یا نه. این را هم اضافه کنم که هر وقت مجاهدین روابط دمکراتیک و برابر با دیگر سازمانها را پذیرفتند، اختلاف مواضع ما، مانعی برای داشتن رابطه با آنها ایجاد نمی‌کند. ما حتی موقعی که از شورای ملی مقاومت اخراج شدیم بازخواهان رابطه با مجاهدین بودیم ولی آنها برای ما دو شرط گذاشتند. اول تعهد بدهیم که هیچوقت مذاکره نکنیم و دومین شرط این بود که علیه یکی از سازمانهای کرد عراق موضع بگیریم. ما هم که اصولاً اهل پذیرفتن چنین شروطی نبودیم و با وجود اینکه مذاکره‌ای در کار نبود و تاکنون هم در کار نیست، ولی این حق را از خودمان سلب نکردیم.

الف- شما طرح نمودید که حزب هیچوقت مذاکره‌ای با رژیم نداشته است. ولی زنده‌یاد قاسملو در جریان یک مذاکره به شهادت رسید.

ح- من گفتم هیچ مذاکره‌ی جدی وجود نداشته است. من داشتن ملاقات را نفی نکردم. در واقع ملاقات دکتر قاسملو با نماینده رژیم با این عنوان بود که آنها وانمود کرده بودند می‌خواهند مشکل کردستان را از طریق مسالمت‌آمیز حل کنند.

الف- اکنون حدود ۱۰ ماه از مصوبه کنگره در رابطه با وحدت می‌گذرد. در این مدت پیشرفت کارها چگونه بوده و به چه نتایجی دست یافته‌اید؟

ح- بطور مختصر باید بگویم که ما پیشرفت زیادی کرده‌ایم. قسمت اعظم موانع را از سر راه برداشته‌ایم. در این دوره مواضع همدیگر را بهتر درک کرده‌ایم ولی نمی‌شود مشکلاتی که در

عرض ۷ سال بوجود آمده در ظرف چند ماه با چند جلسه از سر راه برداشت. امروز هم مشکلاتی وجود دارد. ولی من به پیروزی این روند خوش‌بین هستم. من بارها گفته‌ام و در مصویات حزب هم هست که این روند یا باید به وحدت صفوف حزب منتهی شود یا اگر بهر دلیلی میسر نشد ما حاضریم با آنها بعنوان دو سازمان رابطه سالم و دوستانه داشته باشیم.

الف- اگر وحدت حزب تامین نشود آیا برای همکاری و رابطه دوستانه باز هم شرط تغییر نام را دارید.

ح- آن سیاسی که قبلاً حزب داشت مبنی بر اینکه اگر نامشان را تغییر ندهند ما با آنها هیچگونه سازشی نداریم، تغییر کرده است. من در گفتگویی که با آنها داشتم گفتم اگر اولین اشتباه شما جدائی بود، دومین اشتباهتان انتخاب نام حزب است. چون حزب دمکرات آنجاست که قاسملو بود. و مهمتر اینکه اکثریت اعضاء، پیشمرگان و نمایندگان شرکت کننده در کنگره با حزب دمکرات فعالیت می‌کنند. بنابراین برداشتن نام حزب اقدام سنجیده‌ای نبوده ولی اگر باز رفا بخواهند با همین نام حرکت کنند، ما با آنها همکاری خواهیم کرد.

الف- اگر موافقید موضوع را عوض کنیم. امروز جامعه ما آبتن حوادثی است، بحرانی سراپای رژیم را فرا گرفته است. اختلافات سران حکومت حاد شده و هزار چندگاهی در سطح جامعه منعکس می‌شود، ولی ترس از جنبش توده‌ای باز آنها را به سازش با همدیگر وادار می‌کند. در چنین شرایطی که تنها قدرت رژیم پراکنده‌گی وضعیت اپوزیسیون است، می‌خواستیم ببینیم مهمترین وظیفه اپوزیسیون را چه می‌دانید؟

ح- وظیفه‌ای که برای دستیابی به آن همه باید تلاش کنند، برای همه روشن است. وحدت صفوف مبارزه و روی آوردن به یک مبارزه جدی با رژیم جمهوری اسلامی برای پایان دادن به وضع موجود. اما در این مبارزه یک اصل باید رعایت شود و آن اصل تنوع اشکال مبارزه است. متأسفانه برخی از نیروهای اپوزیسیون تحت عنوان انتخابات آزاد و مبارزه مسالمت‌آمیز، شیوه خشونت‌آمیز مبارزه را که توسط خود همین رژیم ب مردم تحمیل می‌شود را نفی می‌کنند. آنها با حذف این شیوه مبارزه عملاً به رژیم خدمت می‌کنند، چون رژیم تاکنون نشان داده که فقط زبان زور را بکار می‌برد. کسی که این شکل مبارزه مردم را نفی کند معنی ساده‌اش اینست که حداقل شیوه موثر مقابله با رژیم را حذف می‌کند. در مقابل چنین تفکری هستند نیروهایی که فقط شکل قهرآمیز مبارزه را مطلق می‌کنند. اینها نیز از اشکال دیگر مبارزه برای پایان دادن به وضع موجود نمی‌توانند بهره گیرند.

الف- شما در اینجا بیشتر به شیوه‌های مبارزه اپوزیسیون اشاره داشتید. می‌خواستیم

بدانیم که برای متشکل شدن اپوزیسیون چه شکل سازمانی را مدنظر دارید مثلاً جبهه یا چیز دیگری؟

ح- ما مباحث زیادی با دیگر نیروها در رابطه با جبهه داشته‌ایم. ۵ سال پیش به این نتیجه رسیدیم که در حال حاضر امکان تشکیل جبهه وجود ندارد. بهمین دلیل ما مطرح کردیم که فعلاً می‌باید همکاریهای دو جانبه و چند جانبه را پیش ببریم. چنین اقداماتی زمینه‌های ایجاد جبهه را فراهم می‌آورد. البته هستند نیروهائی که شعارهای تندی طرح می‌کنند. ولی من نیروئی را سراغ ندارم که به تنهایی قادر باشد رژیم را ساقط کند.

الف- برای تشکیل جبهه مورد نظرتان، امروز چگونه باید عمل کرد و با کدام نیروها.

ح- برای متشکل شدن اپوزیسیون اهمیت دارد که ما کنزیم‌ها را کنار بگذاریم و حول حداقلهای مشترک توافق نمائیم و براساس آن فعالیت کنیم. ولی اگر همه بخواهند برنامه آنها را دیگران بپذیرند، به نتیجه‌ای نمی‌رسیم. در رابطه با نیروهای آن، من زیاد علاقه ندارم روی آن صحبت کنم. این نیروها در گفتگوهای بیشتر مشخص می‌شوند و از امروز درست نیست که بگوئیم با چه کسانی می‌توانیم توافق کنیم و با چه کسانی نمی‌توانیم.

الف- حداقلهای مشترک مدنظر شما چیست؟

ح- اعتقاد به دموکراسی، سیستم عدم تمرکز و ضرورت تأمین حقوق خلقهای ایران مورد تأکید ماست. چون ما هم از فقدان دموکراسی و هم از سیستم متمرکز دولتی آسیب زیادی دیده‌ایم. ما وارد هیچ جبهه‌ای که این اهداف را نفی کند یا مورد تأکید قرار ندهد، نمی‌شویم. پذیرش سرنگونی جمهوری اسلامی نیز مساله دیگریست که حتماً باید در برنامه گنجانده شود. البته عده‌ای روی این واژه حساسیت دارند. بگذار اسمش را پایان دادن به عمر جمهوری اسلامی بگذارند. ما روی واژه حساسیت نداریم مضمون آن را مورد تأکید قرار می‌دهیم. بجز اینها بنظر ما باید در برنامه جبهه تأسیس مجلس موسسان و واگذاری سرنوشت مردم بدست خودشان در یک انتخابات آزاد نیز آورده شود.

الف- البته برخی نیروها که از سرنگونی می‌هراسند مساله‌اشان واژه نیست. مساله اصلی آنها شیوه‌ایست که منجر به سرنگونی می‌شود. بهمین خاطر است که اغلب آنها حذف یا کنار گذاشتن جمهوری اسلامی را جایگزین سرنگونی می‌کنند و انتخابات آزاد را بجای انقلاب می‌گذارند. بنابراین دعوا بر سر واژه نیست. می‌خواستیم بگوئید انعطاف مدنظر شما تا چه حدی است؟

ح- بنظر من برخی از نیروهائی که از کلمه سرنگونی وحشت دارند تا آن حدی که من

استنباط کرده‌ام الزاماً بدین معنی نیست که نمی‌خواهند رژیم جمهوری اسلامی حذف شود. آنها می‌گویند کلمه سرنگونی حامل خشونت است. و این امر باعث می‌شود که در جمع خودمان نیز اعمال خشونت کنیم، البته بعضی‌ها هم فراتر از این می‌روند و در این توهمنند که می‌توانند با جمهوری اسلامی کنار بیایند. ولی ما تا حدی انعطاف داریم که به مضمون شعار سرنگونی و روند مبارزه علیه رژیم خدشه‌ای وارد نشود.

الف- اینکه شما ۵ سال پیش مساله جبهه را از دستور خارج کردید کاملاً طبیعی بود چون حزب دمکرات در آن زمان بدون هیچ زمینه‌ای و بدون داشتن حداقل همکاری با دیگر نیروها در نظر داشت از طریق بحث و تبادل نظر، از بالا، اقدام به تشکیل جبهه کند. روشن بود که چنین روش با شکست مواجه می‌شود. ولی امروز شرایط تفاوت کرده است. هم اوضاع احوال جامعه تغییر کرده است و هم همکاریهای مشترک بین برخی نیروها تا آن حد پیش رفته است که امروز حداقل همدیگر را بهتر درک می‌کنند.

ح- حقیقت اینست که شرایط تغییرات زیادی کرده است. نه تنها حزب دمکرات با چند جریان دیگر همکاریهایی دارد و مواضع مشترکی را اتخاذ می‌کند، اساساً فضای سالمتری بر روابط بین نیروها حاکم است و همه بر ضرورت وحدت تأکید می‌کنند. البته اختلاف نظرهای بسیاری وجود دارد و جنگهای تبلیغاتی بین سازمانهای از بین نرفته است. ولی تا حدی فروکش نموده است. در مجموع در حال حاضر زمینه نزدیکی‌ها بیشتر شده و اوضاع مساعدتر گشته است. فکر می‌کنم که اگر هر کدام از ما به برنامه‌های خود بچسبیم، می‌توانیم به حداقل‌هایی دست یابیم.

الف- همانطور که مطلعید چند وقت پیش ملاقاتی بین رضا پهلوی و دکتر گنجی در آمریکا صورت گرفت. بدنبال این ملاقات اطلاعاتی صادر شد و شایعه‌ای راه افتاد که حزب دمکرات پیامی برای آنها فرستاده است. گرچه حزب با انتشار اطلاعاتی این شایعات را تکذیب کرد ولی می‌خواستیم از شما سوال کنیم که کلاً حزب دمکرات در رابطه با این نیروها چه سیاستی را دنبال می‌کند.

ح- همانطور که اشاره کردید ما این شایعات بی‌پایه را طی اطلاعاتی تکذیب کردیم. اما پیرامون مواضع ما در رابطه با سلطنت‌طلبان باید بگویم که ما در ایران خاطره تلخی از نظام سلطنتی داریم. سلطنت در ایران یعنی استبداد. یعنی حکومت متمرکز یعنی مقابله با آزادیهای سیاسی و اجتماعی. سلطنتی که ما آزمودیم نمی‌خواهیم دوباره بیازماییم. تجربه ما در رابطه با این نیرو بما توصیه نمی‌کند با آنها همکاری

کنیم. ولی بعنوان یک نیروی دمکرات اعتقاد داریم که هم حالا و هم در ایران فردا سلطنت‌طلبان هم حق دارند بعنوان قشری از جامعه اجازه فعالیت داشته باشند و نظراتشان را تبلیغ کنند.

الف- حتماً اطلاع دارید که در خارج از کشور در بعضی نشریات، پس از کنگره دهم حزب، مطالبی درج گردید مبنی بر اینکه تغییراتی در سیاست حزب دمکرات نسبت به مساله کردستان و فعالیتش در چارچوب ایران بوجود آمده است. مطابق ادعای آنها «کردآیتی» پس از کنگره دهم در حزب غالب شده است. می‌خواستیم در این مورد نظرتان را بدانیم.

ح- اضافه می‌کنم که نه فقط حزب را متهم کرده‌اند بلکه شخص من را متهم کرده‌اند که گویا من بیشتر گرایش «کردآیتی» دارم (یعنی مبارزه جهت تحقق اهداف کردها رو آورده‌ام). جالب اینجاست که بعضی از کردها من و حزب دمکرات را متهم می‌کنند که مبارزه جهت تحقق اهداف کردها را فراموش کرده‌ایم. موضع حزب دمکرات از خیلی وقت پیش روشن بوده و هست. حزب دموکرات هم یک حزب ایرانی است و هم یک حزب کردستانی. ما حق مسلم خود می‌دانیم که با کردها در بخش‌های دیگر کردستان همدردی و با سازمانهایشان روابط دوستانه داشته باشیم و در صورتیکه بتوانیم بدون دخالت در امور داخلی آنها و بدون اینکه به اعمال غیر منطقی دست بزنیم، آنها را در مبارزاتشان یاری کنیم. این پشتیبانی از جنبش‌های رهایی‌بخش ملتها را ما در رابطه با ملت‌های افریقا، آمریکا، آسیا، نه تنها حق بلکه وظیفه خود می‌دانیم. حالا چرا با کردها این همبستگی را نداشته باشیم؟ درعین حال ما ایرانی هستیم و جزئی از سرزمین ایرانیم. بنظر ما ملت کرد حق دارد که در رابطه با سرنوشتش تصمیم بگیرد و حتی یک کشور مستقل برای خودش بسازد. ولی وجود یک حق بمعنی استفاده از آن حق نیست. ما بخاطر منافع مردم کردستان و مردم ایران شعار دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان را انتخاب کرده‌ایم. در کنگره دهم نیز یک کلمه از برنامه، اساسنامه و شعارهایمان تعدیل نشده است. خلق کرد جزئی از یک ملت بزرگتر به نام ملت کرد است و کردستان ایران نیز بخشی از یک سرزمین وسیعتر به نام ایران است. من مجدداً تأکید می‌کنم که اهداف حزب دمکرات در داخل ایران قابل تحقق است. و مبارزه ما هم در راه تحقق این اهداف در چارچوب تمامیت ارضی ایران دنبال می‌شود.

الف- از همکاری صمیمانه شما بی‌نهایت سپاسگزارم.

پیشرفت انقلاب سوسیالیستی

(قسمت سوم و پایانی)

مصطفی مدنی

وجوه مشخص مطالباتی است که برآمده شدن هر یک از آنها مستلزم سقوط و برکناری کل حکومت اسلامی است. بدیل ما در برابر سرنگونی این حکومت یک جمهوری دموکراتیک است. ما برای رسیدن به این جمهوری با نیروهای بسیاری می‌توانیم همگام شویم و اتحاد عمل‌های گسترده‌ای را سازمان دهیم. نیروهایی که اهداف و خواسته‌های نهایی‌شان با ما می‌تواند فرسنگها فاصله داشته باشد. ما باید بی‌هراس از اینکه با چه‌ای رفرمیست و لیبرال‌های بورژوا بیالانیم جبهه مبارزاتی مشترکی را بگشائیم. تجربه نه فقط انقلاب فوریه روسیه بلکه خود انقلاب بهمن موضوع نشان داد که بدون طرح یک شعار واحد، بزیر کشیدن یک حکومت خودکامه و تا دندان مسلح مطلقاً امکانپذیر نمی‌باشد.

شعار محوری انقلاب و اهداف یک مبارزه جبهه‌ای مشترک

«اگر انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه با آن وسعت و سرعت و به طرز رادیکال پیروز گردید، علتش این بود که جریانهای گوناگون، با منافع طبقاتی یکلی ناهمگون و تمایلات سیاسی و اجتماعی کاملاً متناقض با هم در آمیختند و بطور شگرف با یکدیگر هم آواز شدند. از امپریالیستهای انگلیس، فرانسه که برای منافع خود بورژوازی روسیه را بسرنگونی تزار تشویق می‌کردند، تا جنبش انقلابی عمیق و توده‌ای مردم که برای نان و صلح و آزادی می‌جنگیدند» (لنین نامه‌هایی از دور)

براستی این «هم آوازی» چگونه بمنصه ظهور رسید و این تمامیت سیاسی کاملاً متناقض از چه طریق بهم در آمیخت؟ در روسیه نه جبهه‌ای در کار بود و نه ائتلاف سیاسی پایداری شکل گرفته بود. این «در آمیختگی» محصول «هم آوازی» یک شعار مشترک بود. نتیجه شعار «سرنگونی تزاریسم». این شعار واحد از آنجا که با خواست طبقات ناهمگون اجتماعی و تمایلات سیاسی متناقض و با اهداف مختلفی که هر یک از این شعار داشتند، در انطباق قرار داشت، نیروی مادی قدرتمندی را علیه تزاریسم بسیج کرد که گریز از آن برای تزار میسر نبود.

کانون موثر و تعیین کننده در هدایت این شعار حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه به رهبری لنین بود. طرح این شعار توسط بزرگترین جریان چپ و رادیکال جامعه، بسرعت در میان مردم نفوذ می‌کرد و نیروهای منززل و مردود را در برابر وسعت نفوذ شعار به موضعگیری وامیداشت.

در انقلاب بهمن ۵۷ ایران نیز ما عیناً شاهد این در «هم آمیختگی» و «هم آوازی» طبقات و اقشار ناهمگون اجتماعی علیه «شاه» هستیم که با خواستها و اهداف متفاوتی که از سرنگونی آن داشتند یک جبهه متحد اعلام نشده‌ای را در مقابل شاه ایجاد کردند. شاه که در جریان رفرم ارضی به نیروی هدایت کننده بورژوازی تبدیل شده بود، با تمرکز بخشیدن بخش اعظم سرمایه‌ها در دست دربار، منافع بورژوازی را خدشه‌دار کرده بود. نه فقط در عرصه اقتصادی که در عرصه سیاسی نیز راهی برای اظهار وجود این طبقه باقی نمی‌گذاشت. این نوع دیکتاتوری با برنامه‌های درآمدت جناحهای دموکرات حاکم بر کشورهای امپریالیستی نیز در تعارض قرار داشت. جنبش عظیم اجتماعی، جنبش آزادیخواهانه روشنفکران و جنبش مبارزاتی (اقتصادی سیاسی) کارگران در همه جا خود را با دسته‌های سرکوب وابسته به دربار ساواک روبرو می‌دید، هر حرکت اعتراضی را به مقابله علیه شاه تبدیل می‌کرد.

سرنگونی رژیم در سالهای پایانی دهه پنجاه دیگر یک خواست عمومی بود. این شعار توسط پرنفوذترین جریان چپ ایران که با فدائی شناخته می‌شد خیلی سریع کانونی گشت و بصورتی «هم آواز» با خواست دیگر طبقات و اقشاری که حکومت فردی شاه منحل منافعتشان بود درهم آمیخت.

نه ترور بیژن جزنی که طرح این شعار محصول تجارب و نبوغ سیاسی او بود، امر تصادفی می‌توانست باشد و نه تاسیس حزب رستاخیز.

انطباق این روش در ایران خود را در اشکال خصومت هیستریک «فدائی، توده‌ای» و «اکثریتی، اقلیتی» و وضعیت چپ متفرق و پراکنده امروز نمایان ساخته است.

اگر تا قبل از این وجه تمایز «اکثریت و اقلیت» در صف خائن و خادم رقم می‌خورد امروز با ارزیابی از کارنامه این دو گرایش درون فدایی نمی‌توان از این حقیقت گذشت که این دو نماینده دو گرایش افراطی در میان نیروهای چپ ما بودند یکی در حمایت از دیکتاتوری مذهبی «ضد امپریالیست» و دیگری افراط کار در مبارزه برای کسب قدرت از این حکومت.

این دو افراط برای جامعه‌ایکه عمده‌ترین نیروی چپش با جنبش فدایی شناخته می‌شد بس فاجعه‌بار بود جامعه‌ایکه نیازمند تعقل، اندیشیدن و بسیج بیشترین نیرو علیه استبداد مذهبی فراروئیده از انقلاب مردم و خصم مدعش آنان بود، در کوران این افراطیگری قبل از همه توان تشکلیابی و اتحاد خود را از دست داد. ما باید بر این سکتاریزم و بر این روحیه اکتزیم فائق بیائیم. چپ ما بی آنکه ضعفهای اصلی خود را بشناسد و بدون آنکه راه حل واقعی و منطبق با شرایط امروز جامعه را پیشاروی خویش قرار دهد بر این پراکندگی و این ضعف بزرگ چیره نخواهد شد. امروز سه گرایش مشخص در نیروهای چپ ما بیش از همه قابل تشخیص اند:

۱- چپی که به سنتهای معتبر مارکسیسم پای بند بوده و راه اعتلا و پیشرفت جامعه را در خود جامعه می‌جوید.

۲- چپ رفرمیست، چپی که سنن و تجربیات تاریخی برایش حکم افسانه‌ای را دارد و جنبش بی‌هدف را هدف گرفته است.

۳- گرایشی است که با دفاع از برنامه سوسیالیزم ضربتی و در دستور گذاشتن حکومت کارگری برای کشوری که توده پرولتاریاش هنوز از ابتدائی‌ترین تشکلی سیاسی و صنفی خویش برخوردار نیست، افعال و پاسیفیزم را دامن می‌زند و مروج بی‌طرفی سیاسی است.

متأسفانه ضعف بزرگ گرایش نخست اینست که هنوز قادر نگشته

برای پیشبرد انقلاب اجتماعی ایران راه مشخص و قابل تحقیق بدست دهد. ابتدا تصادفی نیست که امروز گرایشات رفرمیست چپ در عرصه‌های سیاسی از ما پیش بیفتند. مبارزه آنها هر چند که هدفمند نیست، اما به اهداف فوری جنبش نزدیکتر است. این جنبش امروز

خواسته‌ها و مطالباتی را در برنامه خویش دارد که جامعه در تب دستیابی به آن در خود می‌سوزد. بر تارک این خواسته‌ها ضدیت آشتی‌ناپذیر با حکومت مذهبی حکم شده است. امروز مشکل اصلی و حیاتی مردم ایران این نیست که سوسیالیسم چرا و چگونه باید در این کشور متحقق شود.

موضوع اصلی مبارزه کارگران امروز این نیست که استثمار طبقاتی بلافاصله باید ملغی شود. هر کارگر در این وضعیت شرایطی را آرزو می‌کند که بتواند برای غذای بچه‌اش یک وعده گوشت در هفته داشته باشد. که امروز نرود سیب‌زمینی را کیلونی ۱۷۰ تومان بخرد، فردا ببیند شده است ۲۰۰ تومان، آرزوی هر کارگری امروز این است که سایه اسلحه نیروهای انجمن‌های اسلامی از سر کارخانه‌ها کم شود، تا هر نافرمانی و هر اعتصاب آنان برای ابتدایی‌ترین خواسته‌ها، سگهای هار کمیته و سپاه را از همان آغاز اعتصاب جلوی خود نداشته باشد، تا سرمایه‌داران نتوانند تحت پناه این نیروهای مسلح دائمی هر گونه که می‌خواهند علیه آنها رفتار کنند.

«جامعه مطالباتی را طرح می‌کند که از وجود آن بهره‌مند نیست» (کارل مارکس، نقد برنامه گوتا)

فوری‌ترین مطالبات امروز جامعه ما در کسب آزادی، دموکراسی و حقوق انسانی خلاصه می‌شود. آزادی احزاب، آزادی تشکلی، آزادی عقیده و بیان، حقوق مساوی زن و مرد، منع حجاب و شرایط آزادی زن

توضیح و دارای دامنه نفوذ کمتر خواهد بود.

هدف جبهه

آن جنبش همگانی علیه شاه که بصورت هم‌آواز و خود ویژه به در آمیختگی خواست طبقات و تمایلات ناهمگون اجتماعی، در یک جبهه متحد اعلام نشده و غیر رسمی انجامید در شرایطی می‌توانست خلاء بعد از سرنگونی شاه را در یک جمهوری دمکراتیک به سامان برساند و یا حداقل یکه‌تازی امثال خمینی بر این جنبش خودانگیخته را محدود سازد که همراه شعار نفی حکومت، خواستها و تمایلات اکثریت جامعه را در یک شعار اثباتی متبلور می‌نمود. اگر چه در اعتلای نفوذ شعار نفی نقش تعیین کننده‌ای را ایفا می‌کند، صدا البته در طرح شعار اثباتی نقش و مسئولیت بمراتب بیشتر بر عهده خواهد داشت.

اگر شعار نفی مستلزم بسیج نیرو برای بزرگ کشیدن حکومت است، شعار اثباتی نیازمند سازماندهی از پیش برای انجام عملی اهداف و آماج انقلاب و سازندگی است. اگر نفی تنها به هم‌آوازی میسر است، سازندگی اما نیازمند همگونگی و اشتراک نظر در تمایلات سیاسی نسبت به یک دوره و مقطع معین تاریخی است. هدف اصلی چنین جبهه‌ای در شرایط استبدادی حکومت مذهبی هم‌چنان یک جمهوری دمکراتیک است.

اهمیت جبهه همیشه از نظر چپ ما این بود که راه ما را برای سوسیالیسم هموار می‌کند. این اشتباه بس زیانباری است که هدف را با وسیله توجیه می‌کند. در حالیکه هدف تشکیل یک جبهه برای استقرار یک حکومت دمکراتیک نیاز خود را از زندگی و واقعیت‌های آن نشئت می‌گیرد تا از تئوریا و نظریه‌پردازیهای حکیمانه در وصف و نکوهیدگی سوسیالیسم.

هدف ما از جبهه برای دستیابی به یک حکومت دمکراتیک در درجه اول بدلیل مخالفت جدی ما با تمامی ناپسانمانی‌ها و ناهنجاری‌های شومی است که این جمهوری استبدادی در زندگی مردم و علیه آنها آفریده است. ما از دمکراسی و یک حکومت دمکراتیک دفاع می‌کنیم، چون با سنگسار و قصاص اسلامی مخالفیم، چون جامعه ما از آزادی کشتی رنج می‌برد، چون ما با حجاب اسلامی و قوانین ضدبشری که زن را در جامعه کاملاً بی‌حقوق کرده است مخالفیم، ما کمونیست‌ها از دمکراسی، جبهه برای براندازی این حکومت و استقرار یک جمهوری دمکراتیک دفاع می‌کنیم، چون از دزدیهای بی‌حساب و کتاب حکومتیان و گرانی و تورم روز بروز اجناس و مایحتاج عمومی مردم، از سطح بسیار نازل دستمزد کارگران و حقوق‌بگیران رنج می‌بریم.

هدف مهم دیگر جبهه پرهیز از جنگ داخلی است. امر انقلاب، امر اتحاد است. بدون اتحاد فراگیر، سخن از انقلاب حرف گزافه‌ای است. ولی این اتحاد کافی نیست. چه بسیار جریان‌های سیاسی که اهمیت اتحاد و ائتلاف را برای سازمانگری انقلاب نیک شناخته‌اند، اما در فرای انقلاب تعهدات خود را فراموش می‌کنند، اتحادشان را درهم می‌شکنند و راه دیکتاتوری را می‌پیمایند. تاریخ انقلابات نمونه‌های معدودی چون جبهه سندیست را بخاطر دارد که نیروی هم‌مونیک انقلاب به اهداف برنامه‌ای جبهه پایبند مانده باشد. مابقی اکثر راه تعهدشکنی و انحصارطلبی را پیش گرفته‌اند.

پایبندی به برنامه جبهه تا سرانجام یافتن اهداف مرحله‌ای انقلاب و حفظ اتحاد در دوران سازندگی، پیش‌شرط دمکراسی و موثرترین راه اجتناب از درگیریهای نظامی و جنگ داخلی گروه‌گرایانه است. در حالیکه بعکس، محصول بلاشروط هرگونه تاکتیکی انگاشتن اتحاد جبهه‌ای و عدم تعهد به برنامه آن قوام یافتن دیکتاتوری، دامن‌زدن به جنگ داخلی بی‌سرانجام و وسیله محو دمکراسی است.

ضرورت تشکیل جبهه تنها به کسب قدرت سیاسی محدود نمی‌شود. مهمتر استقرار و حفظ دمکراتیسم است. تردید نمیتوان داشت که بدون تغییر در ساخت اقتصادی جامعه و بدون سمتگیری به نظام سوسیالیستی از این دمکراسی جز خاطره ای باقی نخواهد ماند، اما مهمتر اینست که بدانیم جوانه سوسیالیسم نیز در مرداب دیکتاتوریه‌ها نخواهد رست. همانگونه که قبلاً نیز گفتیم پیش شرط سوسیالیسم یک دمکراسی نهادی و

تا پیش از طرح شعار «مبارزه علیه دیکتاتوری فردی شاه» دو سازمان اصلی درون جامعه یعنی فدایی و مجاهد یک شعار انحرافی یعنی شعار «ضدامپریالیستی» را در لبه تیز حمله خود داشتند. جزئی سازمان فدایی را از روی دستها، بروی پاها نشانید و مجاهد نیز به اجبار بدنبال این شعار صحیح کشیده شد. طنین این شعار در فضای رکود و خمود جامعه، شاه و دستگاه امنیتی او را متوجه کانون اصلی خطر کرد. شاه فکر می‌کرد با کشتن جزئی این شعار را نیز خواهد کشت، غافل از اینکه ایده‌ای که از واقعیت‌های مادی نشات می‌گیرد، چون چشمه‌ساری راه خود را باز می‌کند. حزب رستاخیز نیز وظیفه یک بسیج دولتی علیه این جویبار را بر عهده داشت که دیگر به رود خروشان تبدیل شده بود. شعار «مرگ بر شاه» را که همگی طبقات ناهمگون و تمایلات سیاسی متناقض بگونه‌ای هم‌آواز تکرار کردند، خمینی که از همه دیرتر وارد صحنه شده بود از فدائی بعاریت گرفت. خمینی اما شعار فدائی را بهتر از خود او اجرا کرد. فقط ریشه‌دار بودن مذهب در جامعه ایران و سوار شدن بر بستر ناآگاهی توده‌های مذهبی نبود که خمینی را خمینی کرد. او قبل از هر چیز هنر سیاست را بهتر از دیگران شناخته بود. او قبل از کسب قدرت سیاسی به اهمیت وحدت همگانی زیر شعار «مرگ بر شاه» توجه ویژه داشت، هم چنان که راه تدریجی و گام به گام شکستن این «وحدت» را بهتر از دیگران آموخته بود و خوب می‌دانست با که علیه که و چگونه متحد شود.

خمینی مبارزه علیه شاه را با دامن‌زدن مبارزه از مسالمت‌آمیز به قهر آمیز آغاز کرد، در حالیکه فدائی تاکتیکی آخر را اول پیش روی مبارزه مردم گذاشته بود. مابقی قدرت و نقش اسطوره‌ای را خمینی مدیون حمایت‌های «اکثریت» فدایی و خارج نمودن خود از توازن قوای سیاسی جامعه است.

وقتی رهبری اکثریت به اهداف انقلابی پشت کرد و بر گذشته خویش چوب حراج زد، متأسفانه دیگر جریان‌های درون طیف چپ نیز که با از دور خارج شدن نقش فدائی موقیبت تازه‌ای کسب کرده بودند، بجای درس‌آموزی از ارزشهای جنبش فدائی، بسان دشمنان کینه‌جو فقط بر ضعفهای آن تاختند. در این کین سترون بزرگترین ارزش جنبش فدائی بمتناهی یک جنبش جدی سیاسی به کانون اصلی ستیز علیه شاه تبدیل شده بود، تحت عنوان پوپولیسم بعنوان بزرگترین ضعف آن ارزیابی شد.

سوسیالیسم آخوندی با نفی ارزش جنبش فدایی تخیلات کودکانه خویش را جلا بخشید و از نفی شعار پوپولیستی مرگ بر دیکتاتوری فردی شاه، شعار انقلاب سوسیالیستی را نتیجه گرفت. هیچ بخش دیگری فدایی نیز نتوانست و یا نفهمید که چگونه می‌تواند از جنبش گذشته خویش بیاموزد. نتیجه عملی وضعیت ناپسامان امروز چپ ایران و تنش و تزلزل در جبهه اپوزیسیون سیاسی رادیکال علیه حکومت آخوندی است.

در جامعه‌ای که نیروهای اپوزیسیون یکی شعار حکومت کارگری سر می‌دهد، یکی شعار انتخابات آزاد و دیگری شعار جمهوری اسلامی مجاهدی، هیچ نیروی قدرتمندی علیه حکومت مستبدش شکل نخواهد گرفت و اراده و عزم توده‌های مردم هرگز کانونی نخواهد گشت. هیچ «هم‌آوازی» و «هم‌آمیختگی» در مبارزه علیه چنین خصم مسلحی شکل نخواهد گرفت. این همه رژیم را با دشنه خونریزش بالای سر جامعه و بر فراز این مردم برای یکه‌تازی آسوده خواهد گذاشت، چنانکه همه امیدها، نه امروز، بلکه به قدمت و درازای سالهای حیات این حکومت به تضادهای درونی آن و شاخ و شانه کشیدنهای صوری این جناح علیه آن جناح دوخته شده است.

به این وضعیت فقط شرایطی می‌تواند پایان بدهد که یک شعار همگانی اقشار مختلف را علیرغم اهداف متناقض و ناهمگون هم‌آواز کند. این شعار جز شعار خلع ید از روحانیت نمی‌تواند باشد. این شعار جایگزین شعار سرنگونی نیست و ضرورت سرنگونی جمهوری اسلامی را از آن زایل نمی‌سازد. حیات جمهوری اسلامی بستگی تام و تمام به حیات روحانیت در حکومت دارد و بدون یکی دیگری نیست. با این تفاوت که شعار خلع ید از روحانیت شعاری است همه گیر، تبلیغی و بسیج کننده، در حالیکه شعار سرنگونی جمهوری اسلامی نیازمند ترویج،

سرمایه‌داری برای در انقیاد نگهداشتن کل جامعه و تداوم استثمار طبقاتی همواره به قهر توسل جسته و وحشیانه‌ترین سیستم سرکوب را اعمال کرده است. همین تجربه تاریخی لازمست که حقیقت دیگری را بما دیکته کند. این حقیقت که بدون اعمال دیکتاتوری علیه بورژوازی جامعه روی آسایش و رفاه و برابری بخود نخواهد دید. کمونیستها عار دارند که نظرات خود را پرده‌پوشی کنند، ما علیرغم هر اتحاد عمل با بورژوازی لیبرال و چپ رفرمیسم، اعلام می‌کنیم که بدون «سرکوب بورژوازی» و اعمال دیکتاتوری طبقاتی علیه آن، گذار به سوسیالیسم شوخی بیش نخواهد بود.

ما برخلاف کلی‌گوییهای سوسیالیسم آخوندی که هم حق رای همگانی، هم حکومت کارگری، هم بیانیه دفاع از داریوش همایون، هم شعار مرگ بر جبهه و هم همگی آلات و ادوات مختص هر شرایطی از انقلاب را من حیث المجموع در خورجین دارد، به وضوح اعلام می‌کنیم با اعتقاد واقعی به ضرورت شرایط تکامل آزاد هر فرد بمشابه شرط تکامل آزادانه جامعه، از رای و حق هر فرد برای حاکمیت خود بر سرنوشت خویش دفاع می‌کنیم. ما این اعتقاد را سخ را همین امروز در زندگی سیاسی و حزبی خود بکار خواهیم بست. کسی که امروز در یک کار مشترک سیاسی، دوست مخالف نظری خود را بعنوان نماینده بورژوازی به نبرد فرا می‌خواند، فردا چنانچه از بخت بد روزگار بقدرت برسد هر صدای مخالف را در گلو خفه خواهد کرد.

الگوی جامعه فردا، جامعه بشر متمدن است، جامعه‌ای که فارغ از ستم و استثمار طبقاتی و بدون «شر» هر نوع دولتی، خود جامعه و مردم بر خویشتن حکومت می‌کنند. این جامعه متکی بر رای آزادانه، مستقیم و برابر مردم است. پس کمونیستها هرگز و در هیچ شرایطی اصل حق رای همگانی را نقض نمی‌کنند. این فقط بورژوازی است که این حق را نقض می‌کند. فقط یک موج مخالفت مردمی علیه منافع این طبقه کافی است تا ارتش و پلیس ماسک‌دار مسلح را همانند آدمهای آهنین که پشت حصارهای دور از چشم مردم نگاهداری شده‌اند، بجان مردم بیاندازد. بیرون کشیدن این نیروی سرکوب دائمی از دخمه‌ها و تبدیل آنها به انسانهای حقیقی مستلزم سرکوب بورژوازی و نیروی قهری آن، امضاء حاکمیت اقتصادی و سیاسی آن بر جامعه است. قابل تاکید است که قطعی بودن ضرورت اعمال دیکتاتوری طبقاتی علیه بورژوازی و سلطه سرکوبگرانه آن، مطلقاً بمفهوم تقدس دیکتاتوری پرولتاریا و مایه افتخار کمونیستها نیست و نخواهد بود. نه تنها نیست بلکه منبع ضعف بزرگ آنان است.

افتخار اعمال روش‌های خشونت‌آمیز و اعمال دیکتاتوری، همانا برانزدهی بورژوازی باد.

هیچ انسان شرافتمندی هرگز خشود نخواهد بود، وقتی ناگزیر باشد از دشمنان بشریت با روش‌های قهرآمیز خلع‌ید نماید.

بهترین راه برای هر چه مصلحت‌آمیزتر کردن تحولات اجتماعی نفوذ هرچه عمیق‌تر آگاهی در میان مردم، بسط دموکراسی و حصول به پشتیبانی اکثریت عظیم جامعه (و نه دنباله‌روی آن) از سازمان اقتصادی آینده است.

امروز که سرمایه‌داری علاوه بر استثمار طبقاتی، بزرگترین جنایات را علیه کل بشریت سازمان می‌دهد، مثل مسموم کردن تغذیه عمومی و انهدام محیط زیست، بسیاری جنبشهای جدی علیه سرمایه‌داری سر برآورده‌اند که تا پیش از این هیچ نمودی از آنها دیده نمی‌شد. رشد صنعت مدرن و سیستم مدیریت جدید سرمایه‌داری بخش اعظم نیروهای فکری جامعه را بصورت اجیر درآورده و به سیستم خویش زنجیر کرده است.

طبقه کارگر از اینرو دیگر طبقه تنها و بدون متحدی پایدار در مبارزه برای سوسیالیسم نخواهد بود. همه اینها جنبش‌هایی در جهت امحاء بورژوازی و جنبشهایی سوسیالیستی خواهند بود. بشر متمدن نظام بورژوازی را همانند همه نظامهای طبقاتی پیشین بمشابه نظامی غیرانسانی، سرزنش‌آمیز و تحقیرکننده بشریت، محکوم می‌داند.

پایدار در ساخت سیاسی جامعه است. جبهه‌ای برای مبارزه بمنظور دستیابی باین هدف آن اقدام آگاهانه و متحدی است که بجای رها کردن جامعه بسوی جنگهای بی هدف، راه را برای نهادی شدن دموکراسی هموار می‌سازد. کسانیکه به اهمیت مسئله جبهه تنها در بعد تاکتیک و ضرورت دوران تخریب مینگرند، پیشاپیش ساطور دیکتاتوری را تیز میکنند. کمونیستها بمشابه پیگیرترین نیروهای دموکراسی، متعهدترین نیروی جبهه و برنامه آن هستند.

اینجا هدف ما برای اتحاد مبارزه علیه این حکومت در یک جبهه براندازی و برای ایجاد یک جامعه دموکراتیک است. در عین حال که می‌دانیم ایجاد چنین حکومتی و نهادی گشتن دموکراسی در کشورمان جنبش سوسیالیستی برای رسیدن به جامعه‌ای آزاد و رها از ستم طبقاتی را قوام می‌بخشد ما را صدها گام عملی به آن نزدیکتر می‌سازد. تردیدی نیست که این دموکراسی سیاسی بدون تحول در عرصه‌های اقتصادی جامعه، یعنی بدون رشد صنعتی، بدون ایجاد اشتغال، تامین حقوق اجتماعی، حق معیشت، حق بیکاری، بهداشت و آموزش رایگان، کاهش ساعات کار و تامین فراغت کارگران، سریعاً به احیاء و بازگشت دیکتاتوری منجر خواهد گشت و هر گونه راه تحول بسوی سوسیالیسم را سد خواهد نمود.

بدون تامین حداقل معیشت و تضمین دستمزد حداقل متناسب با رشد تورم بطوریکه برای عموم ساکنان ایران رفاه نسبی ایجاد کرده باشد هیچ سخنی از دموکراسی نهادی و تامین آزادیهای فردی و اجتماعی نمی‌تواند در میان باشد...

بدیهی است که چنین رشد صنعتی و رسیدن بیک جامعه متعادل و خالی از مشکلات عظیم اجتماعی که این حکومت آفریده است، مستلزم اقدامات اقتصادی مشخصی است:

۱- اجتماعی کردن صنایع مادر و تولیدات اصلی کشور. جمهوری اسلامی بزرگترین مراکز صنعتی و تولیدی را دولتی کرده و با شیوه اداره غیر تخصصی و اختلاس‌های هنگفت تمامی آنها را از تولیدی متناسب با بازار رقابت خارجی باز داشته است. جمهوری دموکراتیک می‌تواند این مراکز را در خدمت مالکیت اجتماعی بجای مالکیت دولتی و برقراری سیستم دستمزد متناسب با کارائی و تخصص با بازدهی متناسب با بازار رقابت خارجی ارتقاء بخشد.

۲- تامین سرمایه‌ها از طریق ایجاد، گشایش و کنترل با ضابطه سیستم بازرگانی خارجی و برچیدن حصارهای کاذبی که انگیزه‌های رقابت را در جهت نفع بی‌رویه و انحصار بازار برای سرمایه‌های داخلی آزاد گذاشته است. هم سیاست اقتصادی شاه و هم جمهوری اسلامی عمدتاً در خدمت رونق تجارت بجای رشد صنعتی کشور قرار گرفته است.

۳- برقراری و تثبیت مناسبات اقتصادی و روابط صنعتی با تمامی کشورهای جهان و استفاده از تکنولوژی غرب با حفظ برابری حقوق بین‌المللی در امور اقتصادی.

۴- سرمایه‌گذاری دولتی در بخش‌های کشاورزی، و تامین وسائل لازم برای رشد تولیدات.

۵- سرمایه‌گذاری برای توریسم و توجه به بارآوری این صنعت با تاکید بر اینکه ایران سرزمینی است با طبیعت زیبا و متنوع و جاذب برای رشد صنعت توریسم.

هرگونه سخن گفتن از سوسیالیسم مستلزم این رشد اقتصادی و سیاسی و ارتقا جامعه از وضعیت نابامان و ورشکسته‌ای است که این حکومت به ارمغان آورده است. پرولتاریا تنها در استقرار یک چنین جمهوری قادر به تشکیل طبقاتی و هدایت کل جامعه بسوی نظام اجتماعی سوسیالیستی خواهد گشت.

لازمه این تحول خلع‌ید از سرمایه‌داری و اجتماعی کردن مالکیت بورژوازی خواهد بود.

بدیهی است که تحول از این مرحله به سوسیالیسم چنانچه بگونه‌ای مصلحت‌آمیز امکان‌پذیر باشد «قیام» دیوانگی خواهد بود.

اما تجربه بشر تا به امروز این حقیقت را اثبات کرده است که

نگاهی اجمالی به واقعیت کنونی آفریقای جنوبی و مقایسه آن با گذشته، مویده آن است که به رغم تمامی تحولات سیاسی ایجاد شده طی دو ساله اخیر، که بیش از هر چیز با به زیر کشیده شدن رژیم سیاسی آپارتاید و استقرار رژیمی دموکراتیک و غیرنژادی رقم می‌خورد، کماکان تا تعیین تکلیف حتی نسبی با آثار آپارتاید در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی و انسانی فاصله‌ای بس طولانی در پیش است.

آفریقای جنوبی:

نگاهی به بیلان دو ساله حکومت ماندلا

رهبری «آ.ان.س» برای جلب اعتماد آنها، کماکان به دیده‌ی سوءظن به «آ.ان.س» می‌نگرند. صاحبان ثروت و سرمایه در آفریقای جنوبی نتوانسته‌اند به آن سطح از اعتماد نسبت به نیرویی دست یابند که هیچگاه در سراسر تاریخ حیاتش گرایش خود به چپ را انکار نکرده است، نیرویی که قبل از به قدرت رسیدن مسائل مهمی نظیر تجدید ساختمان اقتصاد کشور، ملی کردن اقتصاد و یا باز توزیع ثروت‌های جامعه را در برنامه خویش مطرح می‌کرد. اگرچه آنها رضایت خویش را از جمله از سخنرانی اخیر نلسون ماندلا به اشکال گوناگون اعلام کرده‌اند. ماندلا طی این سخنرانی، در چارچوب سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، بر ضرورت اجرای کامل مقررات مالی، کاهش کسری بودجه و سیاست خصوصی کردن تاکید کرده بود. وی به همراه طرح لزوم «سخت‌تر کردن کمربندها» توسط تمامی اهالی تصریح کرد که دولت به هیچ‌وجه اقدامات نیروهای «هرج و مرج و آشوب‌طلب» را در ایجاد اختلال در برنامه‌های خود تحمل نخواهد کرد.

در زمینه موقعیت و نفوذ «آ.ان.س» در میان توده‌ها و مقایسه آن با گذشته باید اشاره کرد که در هر انتخاباتی تاکنون این نفوذ چشمگیر و

از نیروهای دموکراتیک و انقلابی مخالف آپارتاید تا نیروهای لیبرال و محافظه‌کار و مرتجع طرفدار آپارتاید، بوده است و از هر لحاظ منعکس‌کننده توازن قوا در آن مقطع می‌باشد. طبق همین قانون اساسی موقت، که می‌باید تا پایان سال ۱۹۹۶ جای خود را به قانون اساسی جدید بدهد، به همراه تضمین رعایت حقوق بشر در اصلی‌ترین جوانب آن، حمایت و حفاظت از امتیازات بویژه اقتصادی آن دسته از شهروندانی که تحت لوای رژیم نژادپرست دارائی کسب کرده‌اند از طریق مقدس‌شناختن حریم مالکیت آنها، تامین می‌گردد. به این ترتیب به ازاء حذف آپارتاید سیاسی، نتایج اقتصادی و اجتماعی آپارتاید از هر گونه تغییری، در اساس، مضمون می‌ماند. همین سازش و توافق است که به نوعی شالوده‌ی سیاست حکومت آشتی ملی را می‌سازد. و واقعیت این است که اقدامات حکومت در کاربست این قانون اساسی و به اجرا گذاشتن توافقات صورت گرفته، در مجموع موفق بوده و تأثیرات خویش را بر سیمای عمومی جامعه گذاشته است.

تا آنجا که به قضاوت سرمایه‌داران و بورس‌بازان کشور نسبت به حکومت برمی‌گردد ظاهراً این نیروها، برغم تلاش‌های بویژه

دو سال از برگزاری نخستین انتخابات آزاد، دموکراتیک و غیرنژادی آوریل ۱۹۹۴ در آفریقای جنوبی و پیروزی چشمگیر انتخاباتی کنگره ملی آفریقا می‌گذرد. در پی همین پیروزی تاریخ‌ساز بود که بالاخره رژیم سیاسی آپارتاید با تمامی یدو بیضایش به زیر کشیده شد و حکومتی نوین و دموکراتیک و متکی بر اکثریت آرا شهروندان تشکیل گردید. در آستانه سومین سال این پیروزی است که یکبار دیگر نگاه‌ها به آفریقای جنوبی خیره شده و بدرستی سخن از چگونگی بیلان کار حکومت نوین آفریقای جنوبی می‌رود. در این باره نیز طبعاً هر نیرویی متناسب با دید خود به بررسی تحولات این دوره و تشریح نقاط قوت و ضعف و نیز تناقضات آن می‌پردازد. اما به رغم تمامی تفاوت‌های نظری، دیگر کمتر نیرویی است که شکست قطعی آپارتاید سیاسی و به گور سپرده شدن رژیم نژادپرست با همه دستگاه عربض و طویلش را نپذیرد و بر سر آن توافق نداشته باشد. اما بلافاصله، و با پذیرش این مسئله که به زیر کشیدن آپارتاید سیاسی یک چیز است و غلبه بر نتایج سنگین و همه‌جانبه اقتصادی و اجتماعی و انسانی آن چیزی دیگر، اختلاف بر سر راه‌های غلبه بر این نتایج است که بروز می‌کند. اختلافی که در مواردی تا حد زیر سؤال بردن کل پروسه اخیر، از روند مذاکرات و مضمون آن گرفته تا قانون اساسی موقت و به تبع آن تشکیل دولت ائتلافی به رهبری «آ.ان.س» (کنگره ملی آفریقا) و رهبر تاریخی آن، نلسون ماندلا، پیش می‌رود.

اما در بحث مشخص‌تر درباره تحولات دو ساله گذشته باید گفت که در این فاصله اصلاحات سیاسی چشمگیری صورت گرفته است. بخش وسیعی از نهادها و ارگان‌های سابق دستخوش تغییر گردیده و به موازات آنها نهادها و ارگان‌های سیاسی جدیدی تشکیل شده است. حکومت جدید و اندام‌های آن از قوام نسبی برخوردار گردیده و علاوه بر قلمرو ملی، در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی نیز از اعتبار لازم برخوردار شده است. در بررسی عملکرد این حکومت باید قبل از هر چیز بدین مسئله توجه نمود که دایره عمل آن و حد و حدود اصلاحات آن بویژه در زمینه اقتصادی و اجتماعی توسط قانون اساسی موقت تعیین می‌گردد. قانونی که در واقع حاصل سازش و توافق میان نیروهای عمده سیاسی، اعم



اخبار کوتاه

■ به گزارش خبرگزاریها روز ۲۴ بهمن نمایندگان دولتهای عراق و ایران طی دیداری در نقطه مرزی «خسروی» لیست نهائی افراد مفقودالانتر و نیز اسیرانی را که هر طرف در اختیار دارد و با یکدیگر مبادله نمودند. شایان ذکر است که با وجود اینکه بیش از هفت سال از آتش‌بس و پایان جنگ میان دو طرف می‌گذرد اما این دو دولت مرتجع و جنگ‌طلب از حل قطعی مساله اسیران و روشن‌شدن سرنوشت مفقودالانترهای دوران جنگ تاکنون، سرباز زده‌اند.

■ طی ماه گذشته دادگاه انقلاب اسلامی یزد حبیب‌اله مهرامی ۴۹ ساله را باتهام باور به آئین بهائیت به مرگ محکوم کرد و حکم به مصادره اموال وی داد. از سوی دیگر حکم اعدام احمد باختری به اتهام هواداری از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران که جهت بررسی نهائی به شورای عالی قضائی رژیم فرستاده شده بود در این مرجع مورد تأیید قرار گرفت.

کمک‌های مالی دریافتی

۳۰ مارک	و- کلن
۲۳ مارک	خ- کلن
۲۰ مارک	حمید
۳۰ مارک	ناصر
۱۰۰ مارک	بهرز
تشکیلات کاتادا ۲۰۳ دلار	
کانادا	

را گرفته است، باید به نرخ رشدی معادل حداقل ۵٪ دست یابد. در این فاصله سرمایه‌گذاری‌های بخش خصوصی در زمینه‌های تولیدی نادر بوده‌اند، بدهی‌های خارجی کشور تاکنون به مرز ۸۰ میلیارد دلار رسیده است و در صورت تداوم این وضعیت تا قبل از سال ۲۰۰۰ به سطح ۱۰۰ میلیارد دلار بالغ خواهند شد. در زمینه بیکاری، نزدیک به ۵۰٪ نیروی فعال جامعه در بیکاری بسر می‌برد، و سیاست سودآورتر ساختن واحدهای تولیدی و معادن که با سیل اخراج‌ها توأم بوده و می‌باشد می‌تواند این وضعیت را وخیم‌تر سازد. بارزترین مثال در زمینه عدم دستیابی حکومت به برنامه خود، برنامه «بازسازی و توسعه»، به بخش مسکن و حل این معضل حاد برمی‌گردد: براساس این برنامه حکومت می‌باید ظرف ۵ سال یک میلیون مسکن می‌ساخت. با وجود اینکه این تعداد، پس از انتخابات به نصف کاهش پیدا کرد، اما دولت تنها توانسته به ایجاد ۵۰۰۰ واحد مسکونی در فرصت مقرر شده اقدام نماید، یعنی نتیجه‌ای فاجعه‌بار و مایوس‌کننده برای اکثریت اهالی کشور. در زمینه‌های دیگر نظیر تامین بهداشت و درمان تمامی اهالی و یا برنامه تغذیه حداقل در سطح مدارس باید گفت که اگر چه وضع از مورد مسکن بهتر است و میزان توجه دولت به برنامه‌های انتخاباتی در این مورد بیشتر بوده است اما کماکان تا تحقق کامل آنها فاصله زیاد است.

هرگاه این وضعیت ادامه یابد، یعنی حکومت آفریقای جنوبی نتواند به برنامه‌های خویش در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی عمل نموده و در راستای کاهش شکاف طبقاتی و بهبود شرایط زندگی اکثریت اهالی کشور که غالباً سیاه‌پوست می‌باشند گام‌های محسوس به جلو بردارد، آنگاه باید انتظار بروز وضعیت جدیدی را در سطح جنبش توده‌ای داشت. اینکه تاکنون و پس از گذشت دو سال کماکان توده‌های وسیع مردم و جنبش نیرومند سندیکایی کشور در کنار حکومت قرار دارند و آنرا از آن خویش می‌دانند، و به عبارتی از آن انتظار دارند، را باید قبل از هر چیز در سابقه مبارزاتی طولانی «آ.ا.س» بمشابه نیروی رهبری در حکومت، اعتماد وسیع مردم به اهداف برنامه‌ای «آ.ا.س» نیز محبوبیت و نفوذ چشمگیر رئیس حکومت، نلسون ماندلا «پدر ملت»، جستجو کرد. در عین حال نباید فراموش کرد که دو سال، از لحاظ تاریخی، فرصت چندان طولانی نیست، که قانون اساسی کنونی نیز موقت می‌باشد و این امید که با جایگزینی قانون اساسی جدید تا پایان سال جاری، دست و بال حکومت در پیشبرد اقدامات رادیکالتر به نفع توده‌های وسیع مردم باز خواهد شد، نیز نقشی موثری در این روانشناسی مردم داشته و دارند.

اعتبار توده‌ای آن بوده است که رخ نموده است. به عنوان مثال در جریان انتخابات منطقه‌ای اکتر گذشته یکبار دیگر این «آ.ا.س» بود که با کسب ۶۵٪ از آراء در راس جدول قرار گرفت. «آ.ا.س» در واقع نیروی مسلط حکومتی می‌باشد که علاوه بر در اختیار داشتن اکثریت کرسی‌های نمایندگی در مجالس منطقه‌ای، در غالب شهرداری‌ها نیز در سطح رهبری قرار دارد. «آ.ا.س» در این فاصله توانسته است به میزان زیادی پایگاه و نفوذ خویش را در میان اهالی سفیدپوست و رنگین‌پوست جامعه گسترش دهد. تا آنجا که مثلاً به هنگام انتخابات اکتر گذشته در «پرتوریا» پایگاه سنتی سفیدپوست‌ها، و یا در انتخابات شهرداری «کاپ»، «آ.ا.س» توانست رقبای محافظه‌کار خود را به عقب براند. درباره مشکلات خاص منطقه «ناتال»، ایالت نسبتاً تحت نفوذ حزب «اینکاتا» برنده انتخابات ۱۹۹۴، پس از دو سال هنوز همان معضلات سابق وجود دارند و کشمکش‌ها با حزب «اینکاتا» بر سر مسایل مختلف است که در اینجا و آنجا بروز می‌کند. اما در این منطقه نیز اولاً بنابه گزارش کمیسیون حقوق بشر از میزان درگیری‌های خونین، نسبت به گذشته، کاسته شده است. و ثانیاً «آ.ا.س» توانسته است با جلب آراء بخش مهمی از اهالی سفیدپوست و رنگین‌پوست منطقه به مواضع نیرومندتری دست یابد. «اینکاتا» بویژه در سطح روستاها و عقب‌مانده‌ترین مناطق است که با تکیه بر سلسله مراتب قبیله‌ای توانسته مواضع نیرومند خویش را حفظ نماید و هر آنجایی که فرصتی پیدا کند با حمایت آشکار و نهان مرتجع‌ترین محافل کشور نغمه افزایش قدرت حکومت محلی و کارشکنی در این یا آن مورد را ساز کند.

اما در بررسی بیان کار، همانطور که در ابتدا آمد، بویژه باید میزان پیشرفت برنامه‌های «آ.ا.س» در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی و در نهایت میزان غلبه آن بر نابرابری‌های عمیق اقتصادی و اجتماعی میان اقلیتی کوچک صاحب ثروت - با اکثریت قریب به اتفاق سفیدپوست - و اکثریت نیرومند بی‌چیزان - با اکثریت قریب به اتفاق سیاه‌پوست - را در نظر گرفت. در این باره پیشرفت کار بسیار کند بوده و دره عمیقی میان وعده‌های داده شده و انتظارات آفریده شده با واقعیت انجام گرفته به چشم می‌خورد. در همین زمینه، مراجعه به آمار و ارقام چندان بهبودی در وضعیت اقتصادی و اجتماعی آفریقای جنوبی نشان نمی‌دهد.

به عنوان مثال، نرخ رشد تولید ناخالص ملی کشور کمتر از ۳٪ در سال بوده و بدین ترتیب اقتصاد کشور تا حدودی راكد و حتی قادر به مقابله با نرخ رشد جمعیت نمی‌باشد. ناگفته نماند که بنابه ارزیابی‌های بانک جهانی آفریقای جنوبی برای مقابله با فقر روزافزون و سوءتغذیه‌ای که گریبان اکثریت قاطعی از اهالی

بالاخره در پایان ماه فوریه، تانسو چیلر از حزب «راه راست» و مسعود ییلماز به توافق رسیدند که یک دولت ائتلافی تشکیل بدهند. چنین توافقی، با توجه به شکست مذاکرات قبلی بین آنها، تا حدودی غیرمنتظره بود. علاوه بر فشارهای درونی و بیرونی دیگر، به نوشته‌ی روزنامه «ملیت»، سران ارتش نیز اخیراً به گردانندگان هر دو حزب «راه راست» و «مام میهن» فشار آوردند که به هر ترتیب به توافقی دست یابند.

در این دولت ائتلافی، که از سوی مطبوعات ترکیه «آناپول» (راه مادر یا راه اصلی) نامگذاری شده، رهبران دو حزب، به تناسب ریاست دولت را بر عهده داشته و پستهای وزارت نیز بین آنها تقسیم خواهد شد. احزاب «راه راست» و «مام میهن»، به لحاظ پایگاه طبقاتی و دیدگاههای اصلی‌شان در زمینه سیاست خارجی، سیاست اقتصادی، مقابله با جنیش کردها، و... اختلاف زیادی با یکدیگر ندارند. اولی مشکل از بازمانده‌های حزب «عدالت» سابق سلیمان دمیرل (رئیس جمهوری فعلی) و گروهی از سرمایه‌داران بزرگ و تکنوکراتهاست، و دومی که زاییده و پرورش یافته‌ی دوره حکومت ژنرالهاست نیز دستجاتی از تکنوکراتها و سرمایه‌داران تازه به دوران رسیده را گرد آورده است. اختلافات بین آنها بیشتر ناشی از رقابت‌های شخصی تورگوت اوزال و دمیرل، و یا ییلماز و چیلر، و رقابت‌های گروه‌های مختلف سرمایه‌داران بوده و هست.

در هر حال، دولت ائتلافی تشکیل شده نیز یک دولت اقلیت است و برای تایید و تصویب برنامه‌های خویش نیازمند آرای تعدادی از نمایندگان حزب «دموکراتیک چپ» بولنت اجویت و یا حزب «جمهوریخواه خلق» است. از این رو نیز، امکان دوام و ادامه کار آن تا انتخابات آتی هم چندان معلوم نیست. در صورت ادامه حیات این ائتلاف، حزب اسلامی «رفاه» عملاً به صورت اپوزیسیون اصلی پارلمانی درخواهد آمد و این امر، با در نظر گرفتن بحران جاری اقتصادی و سیاسی ترکیه، حتی می‌تواند شانس آنرا در انتخابات آینده افزونتر نماید.



انتخابات ترکیه:

بن بست سیاسی

در انتخابات حضور واقعی یابد، حزب اسلامی «رفاه» با تبلیغاتی که پیرامون پیش‌برد راه‌حل صلح‌آمیز برای مسئله کردستان انجام داده بود، توانست بخشی از آراء را در کردستان بگیرد. رای مردم به حزب اسلامی رفاه در واقع نتیجه نفرت توده‌ها از سیاست‌هایی بود که احزاب حاکم پیشین پیش‌برده بودند و دقیقاً همان حکایت قدیمی را به یاد می‌آورد که: تغاری بشکند ماستی بریزد! جهان گردد به کام کاسه‌یسان.

حزب رفاه برنده اصلی انتخابات شد و حزب راه راست و «مام میهن» با اختلاف آرای بسیار نزدیک بهم دوم و سوم گشتند. بازنده واقعی انتخابات سوسیال دموکرات‌های (حزب جمهوریخواه خلق) بودند که بخاطر تسلیم شدن حزب به سیاست‌های حزب راه راست در دوره پیشین از طرف رای‌دهندگان اینگونه تنبیه گردیدند.

اگرچه حزب ناسیونال فاشیستی با وجود ۸/۱۸٪ آراء نتوانست به پارلمان راه یابد اما بسیاری از کادرهای خود را با کمک سایر احزاب دست‌راستی توانستند به پارلمان بفرستند. حزب دموکراتیک خلق اگرچه بطور رسمی ۱/۱۷٪ آراء را بدست آورد اما نشان داد قوی‌ترین حزب در کردستان ترکیه می‌باشد و ۱/۲ میلیون آراء را پشت سر خود دارد. اگر محدودیت حد نصاب درصدهای را به میان نمی‌کشیدند حداقل ۲۴ نماینده می‌توانست به مجلس بفرستد. این انتخابات در واقع یک هم‌پرسی در کردستان ترکیه بود که مردم به احزاب حکومتی نه گفتند.

نزدیک به دو ماه پس از تشکیل پارلمان هنوز هیچ دولتی نتوانسته است پای بگیرد. نتیجه آراء نشان داد که هیچ حزبی اکثریت پارلمان را نتوانست بدست آورد.

ارتش و صاحبان سرمایه حکومتی را خواستارند که حزب رفاه در آن نقش نداشته باشد و بیشتر علاقه‌مندند که حکومتی ائتلافی از «مام میهن» و «راه راست» تشکیل شود اما آنها نیز حد نصاب لازم برای تشکیل دولت را ندارند و دنبال سومین شریک می‌گردند.



مذاکرات و چانه‌زنی‌های میان رهبران سه حزبی که بیشترین کرسی‌ها را اشغال کرده‌اند، بیش از دو ماه ادامه داشت. در همین اواخر نیز مسعود ییلماز رهبر «مام میهن» که تلاش داشت با همکاری نجم‌الدین اربکان از حزب «رفاه»، دولتی تشکیل بدهد، نهایتاً به جایی نرسید.

همانگونه که حزب خانم چیلر (راه راست) در ائتلاف با حزب «سوسیال دموکرات» ترکیه در انتخابات پیشین نتوانست به مشکلات فراروی جامعه ترکیه پاسخ دهد این بار با به بن‌بست رسیدن توافقات سیاسی نیروهای حافظ نظم بی‌قانون سرمایه، ترکیه در یک بحران شدید سیاسی فرو رفته است.

آنوقت که برای اولین بار در ۲۴ ژانویه ۱۹۸۰ با کمک بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول این نوید داده می‌شد که بالاخره وضعیت بانباتی در ترکیه حاکم خواهد شد جامعه ترکیه شاهد افزایش هر روزه بحران در تمامی ابعاد خود بود. سیاست‌های دیکته شده نه تنها تنبیهی را با خود به همراه نیاورد بلکه تورم و بیکاری را هر روز ابعاد وحشتناکتری داد. تورم ۹۰ درصدی، بیکاری فزاینده و ورشکستگی دولت تصویر واقعی آنچه‌یست که ترکیه را می‌توان معرفی کند. بودجه دولتی به میزان ۱۴۹۹۳۵ میلیارد لیر ترکیه حتی نتوانسته کسری‌های خود را تامین کند. حداقل ۷۵ میلیارد دلار بدهی خارجی و عدم امکان بازپرداخت آن فقر را هرچه بیشتر بر آحاد مردم ترکیه تحمیل کرده است. نقض خشن حقوق بشر و سرکوب و وحشیانه خلق کرد نیز ماهیت دولتمردان ترکیه را هرچه بیشتر نشان داده است.

در چنین شرایطی بود که بالاخره در پاییز ۱۹۹۴ ائتلاف سوسیال دموکرات‌ها و حزب راه راست به پایان خط خود رسید و ترکیب تعداد کرسی‌های نمایندگی مجلس نیز امکان تشکیل دولت ائتلافی دیگری را از بین برده بود. ژنرالهای ارتش و صاحبان سرمایه حاکمیت سیاسی‌ای را می‌خواستند که بتواند حداقل تا سال ۲۰۰۰ بر سر کار خود باقی بماند.

اولین اقدام برای یک دست کردن پارلمان و ورود نیروهای خودی به آن تصویب قانونی بود که بر طبق آن شرط ورود احزاب به پارلمان بدست آوردن حد نصاب ۱۰٪ کل آراء در کشور بود. این قانون عمده‌تاً برای جلوگیری از ورود نمایندگان حزب دموکراتیک خلق بود که از سوی نیروهای دموکراتیک ترکیه و خلق کرد حمایت می‌شد.

انتخابات ۲۴ دسامبر در شرایط خفقان و غیردموکراتیکی برگزار شد. ماشین سرکوب نظامیان حاکم در طی ۲ سال حداقل ۳ هزار روستای کردنشین را از نقشه جغرافیا پاک کرده و هزاران نفر از مردم منطقه را از شهرها و روستاها آواره کرده بودند. حضور نیروهای امنیتی و سرکوبگر در کل منطقه کردستان این امکان را از مردم گرفته بود که بتوانند آزادانه در انتخابات شرکت نموده و به نمایندگان حزب دموکراتیک خلق رای دهند. نیروهای امنیتی مردم روستاها و شهرهای کردستان را تهدید کرده بودند که اگر در انتخابات شرکت نمایند محل زندگیشان را با خاک یکسان خواهند کرد. سیاست فشار و سرکوب در کردستان به حدی بود که حتی روزنامه‌های نیمه دولتی از جمله «حریت» نیز آن را منعکس کرده بودند.

وقتی که حزب دموکراتیک خلق نتوانست

نگاهی به نشریات و نظرات اپوزیسیون

«محتمل ترین چشم انداز»

هم گسیختگی همه جانبه جامعه وجود خواهد داشت.

نشریه کار بدین ترتیب «سناریوی» انقلاب و قیام قریب الوقوع و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و کسب قدرت توسط کارگران و زحمتکشان را بعنوان بدیل سناریوی سیاه و سفید منصور حکمت پیشنهاد می کند. ضمن اینکه در صورت به تاخیر افتادن «بیش از پیش» قیام قریب الوقوعی که نویسندگان نشریه از سال ۱۳۶۰ انتظارش را می کشند، احتمال وقوع سناریوی سیاه حکمت بکلی متفی نمی شود.

که بخواهند در برابر انقلاب بایستند»، «بنابر این بر خلاف تصور سناریونویس ح ک ک، بررسی تمام شواهد موجود نشان می دهد که محتمل ترین چشم انداز تحولات در ایران، سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق قیام مسلحانه کارگران و زحمتکشان و کسب قدرت توسط آنهاست. اما اگر بهر دلیل و علتی، طبقه کارگر نتواند هر چه فوری تر حکومت را سرنگون سازد، و سرنگونی رژیم بیش از پیش بتاخیر افتد، بدیهی است که تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، جامعه سیر قهقرائی خود را ادامه خواهد و در چنین اوضاعی احتمال وقوع تحولات دیگر و از جمله از

نشریه کار ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)، شماره ۲۸۱، در صفحات از میان نشریات خود، نظر منصور حکمت درباره «سناریوی سیاه، سناریوی سفید» را مورد نقد قرار می دهد و ضمن رد نظرات وی، در پاسخ به سوال محتمل ترین چشم انداز تحولات در ایران می نویسد که: «لذا جنگ داخلی اجتناب ناپذیر است، اما نه از نوعی که آقای حکمت چشم اندازش را تصویر می کند، بلکه قیام مسلحانه کارگران و زحمتکشان برای برانداختن جمهوری اسلامی و تداوم مبارزه مسلحانه تا برچیدن بساط همه دستجات مسلحی

«دستاوردهای کنگره» راه کارگر

انتخاذ نموده است»

البته از دیدگاه نشریه کار، پلاتفرم فراکسیون «از مسائلی نیز صحبت می کند که مسائلی قابل بحث و خام اند. از این نمونه است، این اظهار نظر که طبقه کارگر لزوماً یک حزب ندارد» و علاوه بر آن پلاتفرم «رگه هائی از یک گزارش اکونومیستی سندیکالیستی را نشان می دهد»

کم اهمیتی جلوه گر می شود و ضمن ادامه روال سابق رویداد مهم کنگره که دستاورد آن نیز بشمار می آید عبارتست از: «مهمترین رویداد کنگره دوم راه کارگر که شاید بتوان آنرا دست آورد کنگره نام نهاد، اعلام موجودیت «فراکسیون کارگران کمونیست سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)» است که با ارائه یک پلاتفرم، مواضع رادیکال کمونیستی

نشریه کار ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)، در شماره ۲۸۳، برخورد کوتاهی به کنگره دوم راه کارگر کرده و می نویسد: «۱۰۰۰ اسناد نشان می دهند که در مواضع و خطمشی این سازمان تغییر چندانی صورت نگرفته و روال سابق ادامه خواهد داشت» از دیدگاه نشریه کار، جدائی اقلیت راه کارگر که در زمره اصلی ترین مسائل کنگره بود، رویداد

محکومیت رژیم ایران در

سیزدهمین کنگره فدراسیون سندیکائی جهانی

سندیکاها شود. از دوازدهمین کنگره سندیکایی جهانی، که نگرانی خود را در برابر این تجاوزات اعلام کرد، تاکنون وضع حقوق بشر در ایران وخیمتر شده است. سیزدهمین کنگره سندیکائی جهانی، شدیداً علیه این اختناق خونین اعتراض کرده و همبستگی خود را با مردم ایران و همچنین جنبش سندیکائی مستقل ایران در مبارزاتش علیه پایمال شدن حقوق بشر و برای آزادی و دمکراسی اعلام می دارد»

است: «احزاب و سازمانهای سیاسی ایران و فعالیت جنبش سندیکائی مستقل در ایران از سال ۱۹۸۲ متنوع شده اند و همه آنها بشدت سرکوب می شوند. جمع زیادی زندانی شده و یا به قتل رسیده اند. ابتدائی ترین حقوق انسانی و آزادی های سندیکائی در ایران پایمال می شود. اکنون اعتراض های مردم علیه رژیم که بصورت تظاهرات بروز می کند بشدت سرکوب می شود... رژیم حاکم بر ایران، با توسل به همه تدابیر سرکوبگرانه، تا حد اعلام گسترده مبارزان جنبش سندیکائی سعی دارد تا مانع فعالیت مستقل

«کمیسیون ارتباط سندیکائی ایران» طی نامه ای، جزوهای را که اخیراً منتشر کرده اند، ارسال داشته و خواستار انعکاس تلاش آنها در «اتحاد کار» شده اند. بنابه محتویات این جزوه «کمیسیون ارتباط سندیکائی ایران» که در کنگره سیزدهم فدراسیون سندیکائی جهانی بعنوان عضو رسمی انتخاب گردیده است، ضمن شرکت در آن کنگره (۲۶-۲۷ نوامبر ۱۹۹۴ در دمشق)، طرح قطعنامه ای در محکومیت رژیم ایران به کنگره ارائه کرده که با اصلاحاتی تصویب شده است. متن قطعنامه مصوبه کنگره درباره ایران بشرح زیر

بدون هراس از پرواز

روزبروز بر محبوبیتش در میان مردم افزوده می‌گردد. رشدی می‌گوید: برآستی دلیل روابط حسنه سازمان امنیت آلمان با سازمان امنیت ایران در کجا نهفته است؟ آیا کسی قصد دست انداختن و به بازی گرفتن گروه کوچک ما را دارد. از شوخی بگذریم - آلمانی‌ها، فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها به این «منبع درآمد خوب» البته که نیاز دارند. از آنجائی که ادعای رژیم ایران مبسوط بر متوقف نمودن عملیات اجرای فتوا قابل اثبات نیست، اگر کل جریان به حقیقت بیوندد و با واقعیت در تضاد قرار گیرد، آنوقت برای اروپای متحد باعث شرم خواهد بود که سالها بازیچه دست رژیم ایران قرار گرفته است.

برخلاف ادعای اتحادیه اروپا که مسئله را از طریق دیالوگهای انتقادی قابل حل می‌داند، تاکنون اینگونه دیالوگها با ایران هیچگونه نتیجه مثبتی در بر نداشته و بعلاوه نه تنها در مورد قضیه رشدی بلکه در بسیاری موارد دیگر نیز دولت ایران با میل در این بحثها شرکت نموده است. زیرا باین امر واقف می‌باشد که نتایج چنین مباحثاتی ارزش عملی ندارد و چیزی را به ضرر آنان تغییر نمی‌دهد. ایالات متحده آمریکا اما دو دوزه عمل می‌کند. به این معنی که از سویی به اندازه کافی بر گرده ایران فشار می‌آورد و از سوی دیگر برخورد اتحادیه اروپا را به نوعی برسمیت می‌شناسد و بدین طریق خود را مستثنی می‌دارد.

رشدی می‌افزاید: در این اواخر افکار عمومی اروپا بر این عقیده بود و همچنین این امید ایجاد گشته بود که گویا کشورهای اتحادیه اروپا قادر خواهند شد از طریق فشار به دولت ایران این رژیم را به قبول انتشار بیانیه‌ای کتبی - علنی مبنی بر عدم هرگونه تلاش از جانب آنان در جهت اجرای فتوا و خودداری از تشویق و ترغیب مسلمانان سایر کشورها به اجرای حکم مجبور نمایند. همانگونه که مشاهده کردیم رژیم جمهوری اسلامی هیچگونه اقدامی در این زمینه ننموده... فترا به اجرا درنیامده و با عدم موفقیت روبرو گشته است. کتابی که می‌بایستی از صفحه تاریخ محو می‌شد به بیش از بیست زبان دنیا ترجمه شده و نویسنده‌اش که می‌بایستی به سکوت وادار گشته و لبانش به هم دوخته می‌شد،

بمناسبت هفتمین سالروز صدور فرمان قتل سلمان رشدی نویسنده «کتاب آیات شیطانی»، در شهر استراسبورگ مصاحبه‌ای با او صورت گرفت. گزارشگر روزنامه «استاندارد»، از این مصاحبه گزارشگونه‌ای بر مبنای گفته‌های سلمان رشدی تهیه و منتشر کرده است. رفیق سیده متن این مصاحبه را ترجمه کرده که در اینجا گوشه‌هایی از این ترجمه برای اطلاع خوانندگان درج می‌شود.

این تصور که حاکم یک کشور، شهروند مملکتی دیگر را به گناه نگارش یک رمان به مرگ محکوم کند، تاثرآورتر و ملال‌انگیزتر از آنست که بتوان آنرا واقعی پنداشت. آیا این فتوا غیر از اجرای وظیفه و عکس‌العمل یک مرجع به اضافه اندکی هم امید که شاید بعدها روزی یک فرد مذهبی متعصب وسیله اجرای این فرمان غیر انسانی قرار گیرد و بر زندگی رشدی خاتمه دهد، مفهوم دیگری می‌تواند داشته باشد؟

اما رشدی «قربانی راه خدا» در این مورد، این نکته را به ما یادآوری می‌نماید که سازمان امنیت کشورهای اتحادیه اروپا اسناد و مدارک و حتی شماره نامه‌های مربوط به اقدامات انجام شده از جانب رژیم ایران در این زمینه را در دست داشته و برآنچه که تا به امروز بر علیه او در این رابطه صورت گرفته آگاهی کامل دارد.

اطلاعیه مشترك بمناسبت سالگرد ۲۲ بهمن

۱۷ سال از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ روزی که توده‌های مردم ایران با یک قیام مردمی رژیم سلطنتی را سرنگون کردند سیری گردید. در این روز، رژیم شاه که سالهای متمادی با حمایت قدرتهای امپریالیست و اعمال دیکتاتوری عربیان، سرکوب و اختناق، سلب آزادیها، به خاک و خون کشیدن مبارزات مردم ایران به بند کشیدن، شکنجه، اعدام و کشتار انقلابیون و فقر و سیاه‌روزی توده‌های رحمتکش به حکومت تنگین خود ادامه داده بود، با قیام بی‌شکوه توده‌ها از اریکه‌ی قدرت بزیر کشیده شد.

اهمیت و عظمت این رویداد سیاسی که بعنوان صفحه‌ای زرین در تاریخ مبارزاتی مردم ایران ثبت شده است، در این بود که قدرت لایزال توده‌ها را نشان داد. مردمی که از جور و ستم حکومت شاه جانانشان به لب رسیده بود به پا خاستند و قدرتمندترین رژیم منظمه را سرنگون کردند و سناط حکومت سلطنتی را از ایران برچیدند. اما برغم آن همه فداکاری، مبارزه و قهرمانی که توده مردم در راه سرنگونی رژیم شاه از خود نشان دادند، اهداف و خواسته‌های برحق و انقلابی مردم تحقق نیافت، چرا که گروهی از مرتجعین قدرت را بدست گرفتند و انقلاب را سرکوب نمودند.

جمهوری اسلامی که در پی سرنگونی رژیم شاه به قدرت رسید، برای سرکوب توده‌های مردم و انقلاب از هیچ اقدامی فروگذار نکرد. این که رژیم جمهوری اسلامی از هنگام به قدرت رسیدنش چه فجایح و جنایاتی آفرید برکسی پوشیده نیست. سلب ابتدائی‌ترین حقوق و آزادیهای مردم، اختناق و سرکوب، شکنجه و زندان، اعدام دهها هزار تن از مخالفین، جنگ، کشتار و ویرانی، سرکوب و کشتار ملیتهای تحت ستم و بویزه خلق کرد و خامت وضع مادی و معیشت توده رحمتکش، بیکاری، فقر، گرسنگی و... ارمان رژیم طی این دوران سیاه بوده است.

لذا مردمی که ۱۷ سال پیش برای رهایی از قید نظم ستمگرانه موجود و به امید بهبود زندگی مادی و معنوی خود بپاخاستند، در نتیجه به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی و شکست انقلاب، امروزه در معرض چنان ستم و فشار اقتصادی، سیاسی و اجتماعی قرار گرفته‌اند که در نوع خود کم سابقه است. و خامت اوضاع اکنون دیگر به چنان حدی رسیده که تحمل آن برای مردم ممکن نیست. رشد و گسترش دامنه اعتراضات و مبارزات مردم، گویای این حقیقت است، و این در حالی است که رژیم در جنگال مجموعه‌ای از بحرانها گرفتار است، اوضاع اقتصادی بشدت وخیم و بحرانی است، کارخانه‌ها و دیگر موسسات تولیدی با رکود و ورشکستگی روبرو هستند. بحران بولی و مالی ابعاد وسیع و بی‌سابقه‌ای بخود گرفته است. ارزش ریال بی در پی سقوط می‌کند، خزانه تهی است و دولت با میلیاردها دلار بدهی خارجی و صدها میلیارد ریال بدهی داخلی با ورشکستگی مالی روبروست، تورم همچنان در حال افزایش است و قیمتها روزبروز افزایش می‌یابند. در زمینه سیاسی نیز رژیم درگیر بحران است. دلیل این بحران سیاسی در این واقعیت نهفته است که اکنون پس از ۱۷ سال از استقرار حکومت اسلامی، رژیم تنها با تکیه به سرتیزه و سرکوب، مانورهای نظامی در شهرها و برقراری حکومت نظامی اعلام ننشده به حاکمیت خود ادامه می‌دهد. انزوا و بی‌اعتباری حکومت در میان مردم به نهایت خود رسیده است. مردم کاملاً بی‌برده‌اند که با وجود این رژیم هیچ بهبودی در اوضاع متصور نیست، گسترش اعتراضات و مبارزات که خود جنبه دیگری از واقعیت بحران سیاسی می‌باشد، بیانگر این حقیقت است.

در آستانه انتخابات فرمایشی مجلس، این تضادها و کشمکش‌ها بار دیگر حاد شده‌اند و یک جناح می‌کوشد نه مانده‌ی جناحهای دیگر را تضعیف کند. قلابی بودن این انتخابات آنچنان واضح و روشن است که حتی برخی جریانات که خود از حامیان حکومت‌اند و اساس موجودیت جمهوری اسلامی را می‌پذیرند، زبان به اعتراض گشوده‌اند. به امید روزی که توده‌های مردم ایران بار دیگر همانند ۲۲ بهمن بپاخیزند و با انقلاب خود رژیم جمهوری اسلامی را نیز همانند رژیم سلطنتی به زباله‌دانی تاریخ بیاورند.

بهمن‌ماه ۱۳۷۴

حزب دمکرات کردستان ایران

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

گزارش دادگاه میکونوس

جمعه ۱۹۹۶/۲/۲:

با شروع دادگاه در ساعت ۹ مامور پلیس جنائی هامبورگ آقای ریگه به جایگاه شهود آمد و پس از ارائه اجازه شهادت در پاسخ به سوالات از جمله گفت:

پس از قتل علی اکبر محمدی، پرونده به بخش «حفاظت دولتی» پلیس که مسئول رسیدگی به جرائم سیاسی است و من در آنزمان کارمندش بودم ارجاع گردید. اندکی بعد پرونده در اختیار دادستانی کل قرار گرفت و تحقیقات تحت نظر آنها ادامه یافت. آقای محمدی فوتبالیست معروف در زمان شاه، یک دوره خلبانی دیده و به عنوان خلبان یک شرکت هوایی که به خانواده سلطنتی تعلق داشت، کار می کرد. این شرکت توسط رژیم خمینی مصادره شد و او خلبان شخصیت‌های معروف برجسته دولتی و سرخلبان رئیس وقت مجلس ایران، رفسنجانی، بود. او با یک هواپیمای جت به عراق نزد خانواده اش که قبل از او ایران را ترک کرده بودند، رفت و همراه با آنها به آلمان پناهنده شد. در دسامبر ۱۹۸۶ با تقاضای پناهندگی آنها موافقت شد. و در هامبورگ با خانواده اش زندگی می کرد و در ۱۷ ژانویه ۱۹۸۷ پس از آنکه فرزندش را به مهد کودک رساند و از آنجا خارج شد مورد اصابت ۶ گلوله دو فرد ناشناس قرار گرفت، این گلوله‌ها به سینه، گردن و صورت او اصابت کردند. در همین روز یک اسلحه با مارک «لاما» و یک صدافخه کن (از

همان نوعی که در ترور میکونوس نیز به کار گرفته شده بودند) و در روز ۲۴ ژانویه ۱۹۸۷ یک اسلحه کمری «براونینگ» در چند خیابان پائین تر از محل قتل پیدا شد.

تحقیقات اسلحه شناسی، نوع باروت و... نشان داد که با این اسلحه‌ها به محمدی شلیک شده بود. در جریان تحقیقات خانواده مقتول، فریدون فرخزاد، خواننده مشهور ایران را به عنوان کسی که محل سکونت مخفی محمدی را به مقامات سفارت ایران گفته است، متهم کردند. فرخزاد در جریان بازجویی گفت که به کنسولگری ایران در هامبورگ می رود ولی آدرس محمدی را به آنها نداده است.

کنسول ایران در صحبتی که چند روز پس از قتل با من داشت گفت: محمدی که اسناد مخفی را از ایران خارج کرده و در اختیار عراق گذاشته است، خائن می باشد. ما آدرس دقیق او را می دانستیم.

پس از پایان شهادت مامور پلیس دادگاه گفت: ما امکان بازجویی از شاهدهائیکه در ایران هستند را با مقامات وزارت دادگستری مطرح کرده ایم و منتظر جواب می باشیم. پس از اعلام اینکه «کلاوس گردنه والد» یکی از مدیران سازمان اطلاعات داخلی آلمان در روزهای ۲۲ و ۲۳ فوریه در دادگاه شهادت خواهد داد، جلسه دادگاه به کار خود پایان داد.

اطلاعیه مشترک

با رسمیت یافتن نقش جمهوری اسلامی در دادگاه برلین:

ما همه ی مجامع بین المللی را علیه تروریسم دولتی حکومت ایران فرا می خوانیم!

نقش سازمانگرا نه جمهوری اسلامی در ترور دکتر صادق شرفکندی و سه تن از همراهان او، در جلسه پنجشنبه گذشته دادگاه برلین رسمیت پیدا کرد. بدنبال مراسم، دادستانی آلمان و «سازمان حفاظت از قانون اساسی» این کشور از دستهای پشت این جنایت بزرگ پرده برداشتند و اعلام کردند، ترور برلین با سازماندهی سران دولت ایران و بدستور وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی صورت گرفته است. تروریستها از تهران هدایت شده و مسئولان عملیات پس از پایان کار ترور به تهران بازگشته اند.

تا قبل از افشای رسمی عاملان ترور برلین، سران جمهوری اسلامی همواره اقدامات تروریستی خویش و شکار آدمیان را که توسط عمال آنها و هرازگاه در گوشه ای از جهان صورت می گرفت انکار می نمودند. دولتهای اروپایی نیز علیرغم روشن بودن ماهیت سرکوبگرانه و تروریستی این حکومت، پشت تمهیداتی که نقش جمهوری اسلامی را در سازماندهی این ترورها مکتوم می داشت سنگر می گرفتند و حفظ منافع اقتصادی در معامله با دولت ایران را بر افشای و محکوم دانستن این تروریسم دولتی ترجیح می شمردند.

امروز که در نتیجه تضاد جناحهای حاکم بر کشور آلمان، و همچنین جبر روند دادگاه برلین، نقش جمهوری اسلامی در این ترور رسماً فاش گشته است، دولتهای غربی دیگر قادر نیستند بر حمایت علنی خود از حکومت اسلامی ایران به راحتی ادامه دهند. امروز سرکردگان جمهوری اسلامی نیز سیمای کریه خود را در دست گرفته و در لاک سکوت فرو خزیده اند. جهان از اینهمه وقاحت در شگفت مانده است.

ما برای پایان دادن به ترورهائی که هر روز در شهر و کشوری جان مخالفان این حکومت مذهبی را تهدید می کند، و برای محکومیت قطعی تروریسم دولتی جمهوری اسلامی و افشای ماهیت آن، تمامی مجامع بین المللی و محافل جهانی طرفدار آزادی و حقوق بشر را به مقابله و اعتراض علیه این باندهای سیاه حاکم بر کشورمان فرا می خوانیم. ما امضاءکنندگان این بیانیه از مردم سراسر جهان می خواهیم دولتهایشان را برای لغو پشتیبانی از این حکومت تروریست تحت فشار قرار دهند.

بهمن ماه ۱۳۷۴

حزب دمکرات کردستان ایران

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

احمد باختری آزاد باید گردد!



بدنبال انتشار اطلاعیه سازمان عفو بین الملل مبنی بر حکم اعدام احمد باختری توسط جلادان رژیم، حرکت‌های اعتراضی چندی برگزار گردید. در تاریخ ۱۹۹۶/۲/۹ گروهی از ایرانیان ساکن شهرهای کلن و بن در مقابل دفتر سازمان ملل در شهر بن گرد آمدند تا اعتراض خود را نسبت به حکم اعدام احمد باختری اعلام دارند. نامه‌های اعتراضی از طرف چند سازمان سیاسی و همچنین جمعیت دفاع از زندانیان سیاسی ایران در شهر کلن به مسئولین دفتر داده شد.

به: دفتر سازمان ملل متحد- بن

خانم‌ها و آقایان محترم!

ما بدینوسیله نگرانی جدی خود را نسبت به خطر اعدام دهها زندانی سیاسی در ایران به شما اعلام می‌داریم و از شما خواستار اعتراض جدی به رژیم جمهوری اسلامی ایران و تلاش برای جلوگیری از اعدام زندانی سیاسی آقای احمد باختری می‌باشیم. آقای احمد باختری بعد از سالها که در زندان به اتهام هواداری از «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران»، در زیر شکنجه قرار داشته است، بنا به خبری که رژیم اسلامی منتشر کرده است، قرار است در چند روز آینده اعدام گردد. با توجه به گزارشات نمایندگان شما که طی دیدارهایی از زندانهای ایران بر وجود شکنجه و اعدام بصورت گسترده تاکید داشته‌اند، ما خواهانیم که تمام تلاش خود را برای جلوگیری از حکم اعدام احمد باختری به عمل آورید. تلاش‌های انساندوستانه شما، اعتراضی‌های رژیم جمهوری اسلامی ایران که تنها به جرم اندیشیدن، هزاران نفر انسان را به مرگ محکوم کرده است.

مرگ محکوم کرده است.

با احترام

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

برای چاپ نو

سازمان کارگران اقلابی ایران- راه کارگر

محکومیت اعدام‌ها

«انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران»، طی اعلامیه‌ای، حکم اعدام صادره از سوی رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی در مورد احمد باختری، از فعالین چپ، را محکوم کرده و از هم‌میهنان آزاده‌ی مقیم خارج از کشور خواسته است که صدای اعتراض خود را نسبت به این حکم بلند کنند. در این اعلامیه تاکید شده است: «در شرایطی که افکار عمومی اروپا چندان به اخبار ایران حساسیت نشان نمی‌دهد، این وظیفه ماست که با افشاکاری هرچه بیشتر مانع از این شویم که اقدامات جنایت‌بار رژیم در سکوت و بی‌تفاوتی افکار عمومی جهان پیش برود». این «انجمن» در بیانیه دیگری در ۱۳ فوریه، حکم اعدام صادره در مورد یک بهائی ۴۹ ساله به نام ذبیح‌الله محرمی، کارمند اداره کشاورزی، به «جرم ارتداد» را نیز محکوم نموده و یادآور شده است که «سکوت در برابر اینگونه «احکام» و «جرم‌ها» که می‌تواند سرآغاز کشتار دیگری از مخالفان و دیگر اندیشان در ایران باشد، تنها جانپان دولت جمهوری اسلامی را به ادامه سیاست خفقان و ترور خویش تشویق می‌کند».

ترور دو مجاهد خلق در استانبول

دو مجاهد خلق بنامهای خانم زهرا رجبی و آقای علی مرادی روز اول اسفند سال جاری در آپارتمان خود در استانبول با گلوله بقتل رسیدند. زهرا رجبی پناهند سیاسی در فرانسه، به استانبول مسافرت کرده بود. علی مرادی مقیم ترکیه بوده است. نشریه ایران‌زمین بنقل از روزنامه حریت نوشته است: «قاتل یا قاتلان، بدون اینکه هیچ ردی از خود باقی بگذارند، به ۷۲۰۰ مارک و ۴۰ میلیون لیر می‌که در خانه بود، دست زدند و این مساله قابل توجهی است». این روزنامه افزوده است: «این خانه دارای دو درب بوده که یکی از آنها آهنی است. به همین دلیل، پلیس می‌گوید چون خسارتی به درب وارد نشده و راه ورود دیگری هم این خانه نداشته، احتمالاً قاتلان این دو نفر را می‌شناختند».

اقدامات تروریستی رژیم اسلامی در خارج از مرزهای ایران، بخصوص طی ماههای گذشته در مرزهای مجاور ایران بر کسی پوشیده نیست. بر این اساس، متهم اصلی در این جنایت که بر علیه مجاهدین خلق بوقوع پیوسته است رژیم اسلامی حاکم است.

مراسم بزرگداشت روز ۱۹ بهمن در پاریس برگزار شد

بدعوت کمیته فرانسه سازمان ما، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) و هسته اقلیت روز ۵ اسفند ۱۳۷۴ (۱۹۹۶/۲/۲۴) مراسم بزرگداشت بیست و پنجمین سال بنیانگذاری جنبش فدائی برگزار شد. در این مراسم که با حضور جمعی از هموطنان همراه بود رفیق پرویز نویدی و رفیق حسن (از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران- اقلیت) به ایراد سخنرانی پرداختند. رفیق پرویز نویدی در گوشه‌ای از سخنانش به برخی آموزشها از تجربه بنیانگذاری این جنبش اشاره نمود. او گفت تشکیل و تشکیل‌پذیری، مستقل بودن و تلاش خلاق برای راه‌جویی مشکلات مبارزه در جامعه خودمان و فداکاری و جانفشانی در مبارزه از عناصر مهم در پایه‌ریزی جنبش فدائی بوده‌اند که برای راه‌جویی مبارزات امروزه برخورداریم از آنها اهمیت بسیار دارد. برنامه با شعرخوانی و با تار و آواز گرم رفیق مصطفی ادامه یافت.

مرگ کسرانی و شعر ماندگار او

اما علیرغم تعلق سیاسی او به حزب توده و برخی لطافات مقطعی آن بر شعر کسرانی، کسرانی شاعر، در شعر خود زبان گویای انسانی آرمانخواه و آرزومند جهانی بهتر است و در عمق جوهری شعر خود، در تلاش تحقق چنین جهانی است.

بیهوده نیست که اکنون دهه‌هاست که مبارزان کشور ما با زمزمه‌ی اشعار او راه دشوار تغییر واقعیات تلخ حاکم بر زندگی اجتماعی خود را طی می‌کنند و یقیناً تا چنین مبارزه‌ای پابرجاست، کسرانی، با شعر خود در کنار تمام این مبارزان و در میان آنان باقی خواهد ماند و دست یافتن به چنین موقعیت سترگی، برای یک شاعر، در واقع در حکم نوعی زندگی در آرزوهای انسانی و به اعتباری دیگر، ماندگاری اوست و کسرانی به چنین موفقیتی دست یافته است.

در دهه‌ی جهل، اکثر کتاب‌های شعر او، امکان چاپ نیافتند و اگر هم، چاپ شدند، محدود بخش شده و تجدید چاپ نشدند. شعر کسرانی اما راه خود را ادامه داد.

نقطه قوت کسرانی، در شعر خود، نقب زدن به آرزوها و آمال انسانی، ستایش نیروی زندگی و نوید امید، در شرایط حکومت حرمان و یاس بر جامعه بود. اشعار او، سرشار از ایمان به اراده‌ی انسان در پاسداشت فضیلت انسانی و تحقیر تسلیم به شرایط غیرانسانی است. تعلق سیاسی کسرانی، بازتابی دوگانه در شعر او داشته است. از یک سو باورهای آرمانخواهانه و انسانی او، توأم با روحیه‌ی رزمجویانه‌اش، غنای هر چه بیشتری به شعرش می‌بخشد و آن را از این نقطه نظر متمایز می‌سازد، اما از سوی دیگر، با تحمیل دیدگاه معینی بر برخی اشعار او، بویژه در چند سال بعد از ۵۷ حتی به شخصیت شعری وی لطمه می‌زند.

سحرگاه نوزدهم بهمن ماه، سیاوش کسرانی، شاعر برجسته‌ی کشور ما، دیده از جهان فرو بست. با مرگ کسرانی، ادبیات معاصر ما، یکی از رهروان ماندگار خود را از دست داد.

سیاوش کسرانی متعلق به نسلی از شاعران کشور ما بود که زندگی ادبی آنها، در مکتب دهه‌ی بیست شکل گرفته است. دهه‌ی بیست دهه‌ی احیای مجدد جنبش‌های سیاسی و اجتماعی در کشور ما بود. در این دهه بود که دیوار دیکتاتوری بعد از شکست انقلاب مشروطیت شکافت برداشته و حضور مجدد اراده‌ی آزاد در محدوده‌ی معینی امکانپذیر گشته بود. احزاب سیاسی و جنبش‌های اجتماعی دوباره به صحنه بازگشته بودند و کشمکش بین نیروی بازگشت به عقب و اراده‌ی معطوف به آینده بهتر در جریان بود. در کنار این همه، جنبش ادبی جدیدی که در طول دو دهه قبل، نیمایوشیچ، مبشر و آغازگر آن بود، در کاروان جنبش‌های این دهه، جایگاه ویژه‌ای به خود اختصاص می‌داد و ذهن جستجوگر نسل جدید شاعران را به سوی خود جلب می‌نمود.

بخشی از شعر بلند «پس از من شاعری آید»، از نخستین سروده‌های سیاوش کسرانی.

پس از من شاعری آید

پس از من شاعری آید
که اشکی را که من در چشم فروختم
خواهد سترد.

پس از من شاعری آید
که قدر ناله‌هایی را که گستردم نمی‌داند،
گلوی نغمه‌های درد را
خواهد فشرد.

پس از من شاعری آید
که در گهواره‌ی نرم سخنهایم شنیده لای لای من
که پیوند طلایی دارد او با من،
و این پیوند روشن قطره‌های شعرهای بیکران ماست،
ولی بیگانه‌ام با او
و او در دشتهای دیگری گردونه می‌تازد.

پس از من شاعری آید
که شعر او بهار بارور در سینه‌اندوزد،
نمی‌انگیزدش رقص شکوفه‌های شوم شاخه‌ی پاییز،
که چشمانش نمی‌پویند
سکوت ساحل تاریک را چون دیده‌ی فانوس،
و او شعری برای رنج یک حسرت
که بر اشکی است اویران
نمی‌سازد.

... ..

پس از من شاعری آید
که با چشم ندارد آشنایی آسمانهای خیال او،
و او شاید نداند
می‌مکد نشت جوانی را ز لبهای جهان من،
و یا شاید نداند
غنچه‌های عمر ناسیراب من بشکفته در کامش،
و یا شاید نداند
در سحرگاه ورودش همچو شب من رنگ خواهم باخت.
پس از من شاعری آید
که من لبهای او را در دهان شعرهای خویش می‌بوسم
اگر چه او نخواهد ریخت اشکی بر مزار من
من او را در میان اشک و خون خلق می‌جویم،
و من او را درون یک سرود فتح خواهم ساخت.

سیاوش کسرانی جزو اولین کسانی بود که کار سترگ نیما را بی گرفت و سنت‌شکنی ادبی نیما را با موفقیت به سنت پایدار ادبی کشور ما مبدل ساخت.

جسارت ادبی شاعران جوان این دوره، توأم بود با حضور عملی اکثریت آنها، در عرصه مبارزات سیاسی و بازتاب تحولات اجتماعی در سروده‌های خود. کارمایه‌ای که رمز موفقیت و ماندگاری چهره‌های برجسته این نسل در طول پنجاه سال گذشته بوده، که در میان همه‌ی آنها سیاوش کسرانی چهره‌ی خود ویژه‌ای داشته است. هنر بزرگ کسرانی پرداختن مداوم و بلاانقطاع به آفت و خیزهای حوادث اجتماعی بعنوان دستمایه‌های فکری فعالیت ادبی خویش است.

زبان شعری کسرانی، اگرچه در مقایسه با برخی از هم‌عصران خود، فاقد بویایی بوده است، اما، جوهر شعر او، در مجموع خود عامل اصلی ماندگاری و اعتلای شعر او بوده است.

شکفتگی شعری کسرانی، در دهه‌ی ۳۰ به اوج خود رسید. انتشار منظومه‌ی بلند آرش کمانگیر، جایگاه ویژه‌ی او را در ادبیات معاصر ایران آشکار ساخت. با همین منظومه نیز، کسرانی به شهرتی بی‌سابقه دست یافت. او دیگر سراینده‌ی آرش بود. چنین نیز ماند. آرش کمانگیر نه فقط خود ورد زبان‌ها شد و نسل‌ها نیز چنین بود، بلکه به کتاب‌های درسی نیز راه یافت.

حمله به مراسم یادبود کسرانی

مراسم یادبود سیاوش کسرانی شاعر معاصر ایران که در اثر بیماری قلبی در یکی از بیمارستانهای اتریش درگذشت، در تهران مورد حمله آوایش حزب‌الله قرار گرفت. این مراسم که از طرف خانواده شاعر در تهران و در مسجد حجت‌الحسن عسگری برگزار شده بود مورد استقبال زیاد مردم قرار گرفته و بسیاری از شخصیت‌های سیاسی، فرهنگی کشور همراه با دوستداران کسرانی برای گرامیداشت یاد او آنجا گرد آمده بودند.

حزب‌اللهی‌ها با اشغال تریبون و بستن درب‌های مسجد به فحاشی پرداخته و تعدادی از افراد حاضر در آنجا را مورد ضرب و شتم قرار دادند.

شماره ۲۴
فروردین ۱۳۷۵
مارس ۱۹۹۶

ETEHAD KAR
MARS 1996
VOL 2. NO. 24

بها معادل :
۳ مارک آلمان
۱۰ فرانک فرانسه



در آستانه‌ی بهاری دیگر

نامه های خود را به آدرسهای زیر، از یکی از کشورهای خارج برای ما پست کنید.
آدرس آلمان:

POSTFACH 150106
10663 BERLIN
GERMANY

آدرس اطریش:

POSTFACH 359
A 1060 WIEN
AUSTRIA

آدرس فرانسه:

HABIB K BP 162
94005 CRETEIL
CEDEX FRANCE

آدرس نروژ:

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس کانادا:

(E.F.K.I)
349 W.GORGIA
P.O. BOX 3586
VANCOUVER , B.C.
V6 B 3Y6
CANADA

شماره فاکس سازمان:

49-2241318853

جوانه‌های شکوفان بهاری در کوچه و خیابان کشیک می‌دهند، دهن‌ها را می‌بویند، خنده‌ها را بر لب‌ها جراحی می‌کنند، سینه‌ها را با سرب می‌انبارند، اما هر روز وحشت‌زده‌تر از پیش، در هراس از فرا رسیدن نوروز مردم، بر خود می‌لرزند.

زمستان رفتنی است، این را طبیعت هر سال نشان داده است و بهار عاقبت از دل سیاه آن سر بر خواهد آورد، این را حافظان سنت سیاه زمستان بهتر از همه می‌دانند و جمهوری اسلامی، بعنوان سیاه‌ترین موجود برخاسته از اعماق قرون، از این حقیقت بیش از همه آگاه است، وقتی جوانه‌های بهاری دل سنگ را می‌شکافند، دیری نخواهد پانید که جوانه‌های خشم مردم کشور ما که در سال گذشته، در اقصی نقاط کشور سرزدند، بنیاد جمهوری اسلامی را از جای برکنند.

با فرارسیدن بهاری نو، سالی دیگر از عمر سیاه رژیم جمهوری اسلامی گذشت سالی که در آن ورشکستگی این رژیم هر چه عمیق‌تر خود را نشان داد، کشمکش‌های باندهای درونی آن، بر سر انتخابات به اوج خود رسید، در مقابل اما مبارزات مردم کشور ما، نشانه‌های امیدبخشی را در جهت پایان دادن به حیات این رژیم و سرنگونی آن آشکار ساخت، بهار نو و سال نو را، با آرزوی گسترش این مبارزات به استقبال بشتابیم.

باری دیگر، بهار از راه می‌رسد، زمستان رخت برمی‌بندد و سالی نو آغاز می‌شود.

مردم ما، هر سال به یمن ورود بهار، خانه‌تکانی می‌کنند، نوروز روز اول بهار را جشن می‌گیرند و شادی خود از پیروزی طراوات و شکفتگی بهار بر سر ما و سیاهی زمستان را به نمایش می‌گذارند.

در سنت‌های تاریخی مردم ما، بهار جلوه‌ی تمامی زیبایی‌هاست و استقبال هر چه با شکوه‌تر از بهار به مفهوم پاسداشت این زیبایی‌ها، اما، انسان فقط تماشاگر گردش فصول نیست، بیزاری از سیاهی و دلمردگی زمستان، به همان اندازه بازتاب احساس درونی اوست که عشق به شکوفایی طبیعت پیرامون خود در بهار! در واقع امر نیز، انسانها در استقبال از بهار، آرزوی شکوفایی خواست‌ها و آمال خود را جلوه‌گر می‌سازند و با هر بهار نو امید به رهایی از مصائب اجتماعی دامنگیر خود را از تو زنده می‌کنند و بر اعتقاد بر این رهایی صیقلی دوباره می‌دهند.

امسال نیز مردم کشور ما، در شرایطی به استقبال بهار نو شتافتند، که هنوز سایه شوم زمستان طولانی و سیاه حاکمیت جمهوری اسلامی، بر بالای سر آنها پابرجاست، اوپاشان سرکوبگر آن، هر شادی نوروزی را در کمین نهشته‌اند و به عقب در اندیشه‌ی محبوس کردن